

نشریه شماره ۱

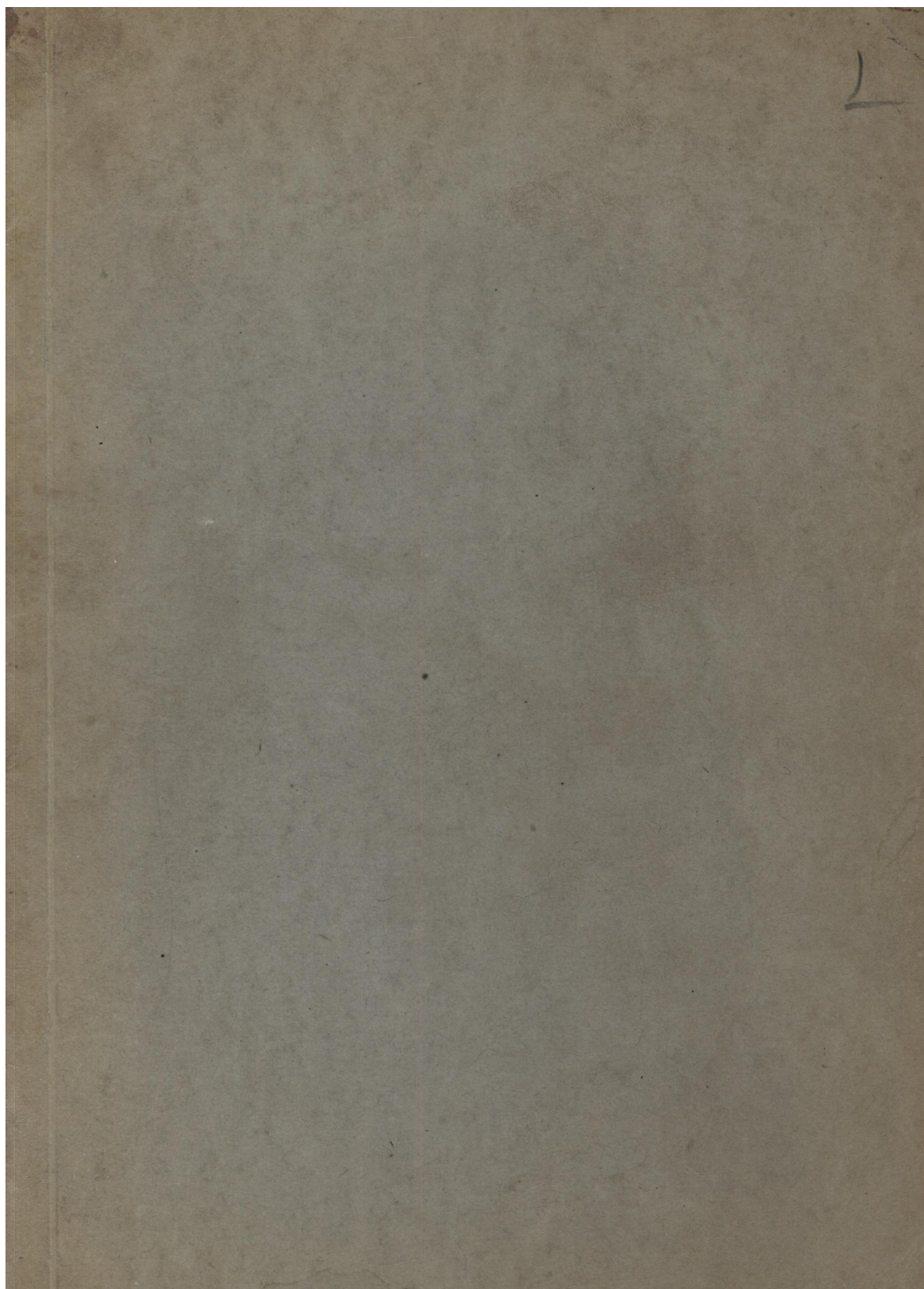
شورای مطالعه در

«هدف فرهنگ ایران»

بهمن ماه ۱۳۴۰

از انتشارات مرکز تحقیق و مطالعه و اسناد فرهنگی وزارت فرهنگ

چاپ اطلاعات



اسکن شد

نشریه شماره ۱

شورای مطالعه در

«هدف فرهنگ ایران»

بهمن ماه ۱۳۴۰

از انتشارات مرکز تحقیق و مطالعه و اسناد فرهنگی وزارت فرهنگ

پیش گفتار

بمنظور تجدید نظر در برنامه‌های تعلیماتی و ارزش‌یابی کار و هدف فرهنگ ایران و تهیه طرح‌های جدید تعلیماتی و تربیتی شوراهائی در وزارت فرهنگ تشکیل شده است. از جمله این شوراها شورای مطالعه در «هدف فرهنگ ایران» میباشد. مایه خوشوقتی است که اعضای شورای تعیین «هدف فرهنگ ایران» با جدیت تمام مطالعات خود را ادامه داده‌اند و گزارشهایی که در این مجموعه بنظر خوانندگان میرسد قسمتی از مطالعاتی است که از طرف آن شورا عرضه شده و نظر بفائده آنها برای اطلاع عموم چاپ و منتشر میگردد.

در گزارش اول این مجموعه تحول آموزش و پرورش در ایران بطور اجمال بیان گردیده و در گزارش دوم نظر مشاوران ماوراء بحار درباره فرهنگ ایران خلاصه شده و در گزارش سوم ارزشهایی که فرهنگ و نظام تعلیم و تربیت ایران بر آن مبتنی است تحلیل شده است. گزارش چهارم مفهوم و فلسفه هدف تعلیم و تربیت را در جهان کنونی بررسی میکند و بالاخره گزارش پنجم نمونه از سنجش دستگاه فرهنگ پاکستان را که بوسیله کارشناسان پاکستانی انجام یافته است بدست میدهد.

چنانکه ملاحظه میشود شورای تعیین «هدف فرهنگ ایران» نخست بمطالعه تکامل فرهنگ و مقاصد و مبانی سیستم تعلیم و تربیت در گذشته و تأثیر عوامل اجتماعی و روانی در امور فرهنگی پرداخته و براساس این بررسی‌هاست که میخواهند مسیر فرهنگ ایران را در آینده تعیین کنند.

از عموم علاقمندان به تعالی فرهنگ و تعلیم و تربیت ایران درخواست میشود که نظرات خویش را در امر «هدف فرهنگ ایران» بوزارت فرهنگ اطلاع دهند تا در شوراهای مربوطه مورد بحث و تدقیق قرار گرفته و حتی الامکان از نظرات صائب آنان استفاده شود.

وزیر فرهنگ - محمد درخشش

فهرست مندرجات

صفحه	۱ - پیش گفتار
۱۹ ۱	۲ - تحول آموزش و پرورش در ایران (از آغاز تا عصر جدید).
۳۰-۲۱	۳ - خلاصه‌ای از گزارش مشاوران ماوراء بحار در مورد فرهنگ ایران .
۴۷-۳۱	۴ - فلسفه و مفهوم و هدف تربیت در جهان کنونی.
۶۴-۴۹	۵ - مجملی درباره مبانی تعلیم و تربیت ایران در نظام ارزشها .
۸۱-۶۵	۶ - خلاصه‌ای از گزارش کمیته ملی تعلیم و تربیت پاکستان.

تحول آموزش و پرورش در ایران

(از آغاز تا عصر جدید)

مجله سخنرانی

دکتر علیمحمد کاردان

دستگاه آموزش و پرورش کنونی ایران (اعم از سازمان رسمی و غیر رسمی) نتیجه بیش از ۲۵ قرن عمل و اندیشه تربیتی است. در این مدت دراز هدفها و سازمان آموزش و پرورش دگر گونیهای بسیار بخود دیده و این خود بر آیند گز گونی‌هایی است که در طی تاریخ در فرهنگ^(۱) یا تمدن^(۲) ما بوقوع پیوسته است. زیرا آموزش و پرورش از لحاظ تاریخی « وسیله انتقال سرمایه تمدن از نسلی بنسلی دیگر و در نتیجه تراکم و غنای این تمدن است ». آنچه را امروز فرهنگ ملی خود مینامیم در واقع معجونی از سه فرهنگ باستانی و اسلامی و اروپائی یا دقیق‌تر گفته باشیم فرهنگ مغرب زمین است. فرهنگ باستانی مجموعه معارف و فنونی است که نزدیک بچهارده قرن رفته رفته بوجود آمده یعنی تحول یافته و سرانجام بشکل تمدن دوره ساسانی با همه تنوع آن درآمده و با آئین جدید یعنی دین مبین اسلام روبرو گردیده است.

فرهنگ اسلامی نیز که تا نیمه دوم قرن سیزدهم هجری فرهنگ اصلی بشمار میرفت فرهنگی است که از اختلاط و استزاج فرهنگ دوره ساسانی و فرهنگ ملل دیگر از جمله ملل مسلمان در عرصه پنهان و امپراطوری اسلام تکوین یافته و پس از کشمکش های فراوان در طی بیش از دوازده قرن بصورت خاصی درآمده که در دوره نفوذ تمدن مغرب زمین در ایران دیده میشود.

فرهنگ اسلامی ایرانی شده ای که بدین نحو تکوین یافته هم اکنون بیش از يك قرن است با تمدن مغرب زمین که سرزده بکشورها آمده دست بگریبان است.

درک علمی فرهنگ کنونی و پی بردن بتضاد های آن در صورتی میسر

است که ما بکیفیت این سه نوع تمدن و تأثیر و تأثر متقابل آنها آگاه باشیم و شاید یکی از فوائد مطالعه تحول آموزش و پرورش در ایران نیز نایل به همین روشنائی باشد.

اما تحقیق در چگونگی تحول آموزش و پرورش در ایران بهمان اندازه که ضروری است دشوار نیز هست زیرا بقول دورکیم هنگامیکه از دریچه تاریخی پدیده‌های تربیتی مینگریم متوجه میشویم که این پدیده‌ها جدا از پدیده‌های دیگر اجتماعی خاصه امور سیاسی و اقتصادی و دین و مانند اینها قابل تصور نیستند یعنی درک علمی پدیده‌های آ-وزش و پرورش مستلزم آشنائی بتمدن و اوضاع اجتماعی جامعه‌ای است که ما قصد مطالعه دستگاه تربیتی آنرا داریم. نتیجه اینکه باید پیش از بیان سیر پدیده‌های تربیتی در ایران بتاریخ تحولات تمدن و اوضاع اجتماعی ایران در طی این ۲۵ قرن نظری هرچند اجمالی باشد افکنده شود. لکن تاریخ فرهنگ و اجتماعی ایران بصورتیکه امروز نوشته شده است کمتر جوابگوی جامعه‌شناسان است. در حالیکه تبیین پدیده‌های تربیتی جز بشیوه جامعه‌شناسان میسر نیست و اگر بخواهیم با نکیه بر تاریخ توصیفی به نتیجه گیری پردازیم بیم آن میرود که ب نتیجه واقعا علمی نرسیم. کتبی که اینک درباره تاریخ اجتماعی ایران در دست است بیشتر شرح وقایع تاریخی آنهم وقایع سیاسی ادوار مختلف حیات اجتماعی ماست و نویسندگان آن کمتر پیوستگی امور پرداخته و شیوه ترکیبی بکار برده اند باری، بجرأت میتوان گفت بیان علمی تاریخ ایران هنوز یکی از آرزوهائی است که برآورده نشده است.

با اینهمه در این سخنرانی سعی میکنیم تا آنجا که میسر است تحول آموزش و پرورش و علل اجتماعی آنرا در ایران نشان دهیم و هیچگاه مدعی نیستیم که در این تلاش بکمال مطلوب خود رسیده ایم. برای تسهیل مطالعه خود تاریخ فرهنگ و آموزش و پرورش ایرانرا بسه دوره بزرگ تقسیم میکنیم:

۱- از آغاز تاریخ مکتوب تا اشاعه اسلام که میتوان آنرا به پیروی از دیگران دوره فرهنگ باستانی ایران نامید.

۲ - از نفوذ اسلام تا آغاز اشاعه تمدن غربی در ایران . این دوره را باندگی مسامحه میتوان دوره فرهنگ اسلامی نامید .

۳ - از آغاز نفوذ تمدن مغرب زمین تا کنون که میتوان آنرا دوره فرهنگ معاصر نامید . اینک نخست به بیان وضع آموزش و پرورش در دوره باستان میپردازیم .

۱- تربیت در ایران باستان

چنانکه میدانیم در باره تاریخ ایران باستان نویسندگان خارجی و ایرانی تحقیقات بسیار کرده اند اما هنوز در باره جامعه ایرانی یا بهتر بگوییم حیات اجتماعی اقوام مختلفی که در سرزمین پهناور آنروز زندگانی میکردند چنانکه دلخواه جامعه شناسان است تحقیق دقیقی بعمل نیامده است . حتی زندگانی زردشت که گوید در حدود یک هزار سال پیش از میلاد و وحدت عقیده ای در این مرز و بوم ایجاد کرد بحسب وقرائن آمیخته است . تنها بر اثر تحقیقات برخی از خاورشناسان مانند آرتور کریس تنسن و گیرشمن وضع اجتماعی ایران در دوره هخامنشی و ساسانی تا اندازه ای روشن شده است . در باب آموزش و پرورش بمعنی اخص کلمه در این چهارده قرن اثر جامعی موجود نیست .^(۱)

باری از روی اطلاعاتی که فعلا در این زمینه در دست است میتوان خصائص تربیتی ایران پیش از اسلام را چنین خلاصه کرد:

۱- تربیت در ایران باستان طبقاتی بود . نظام رسمی مختص تربیت شاهزادگان و فرزندان اعیان و اشراف کشور بود که میبایستی در بزرگی اکثریت مردم را رهبری کنند . تربیت اطفال طبقات دیگر در خانه و آتشکده و محیط شغلی انجام میگرفت .

۲- تربیت شاهزادگان و نجیب زادگان تربیتی نسبتاً جامع بود یعنی بتربیت بدنی و اخلاقی و عقلانی و اجتماعی آنان توجه داشتند .

۳- روش تربیت روش القائی و بر اصل سندیت معلم و اقتدار او مؤسس بود .

(۱) مثلاً آرتور کریس تنسن نویسنده کتاب مهم ایران در زمان ساسانیان « بیحث اجمالی درباره تعلیم و تربیت در دوره ساسانی پرداخته است .

۴- معلمان یا آثروان یا هیروان از میان بزرگان قوم یعنی شاهزادگان و استانداران و مؤبدان برگزیده میشدند و بعلمت موقعیت اجتماعی خود بسیار معزز و محترم بودند.

۵- دین در تربیت باستانی ایران تأثیر فراوان داشت. دین زردشت از روزی که دین ایرانیان شد (خاصه پس از رسمیت آن) مبانی آن اصول آموزش و پرورش این دوره بشمار میرفت.

نفوذ فرهنگ یونانی در دوره اشکانی و اشاعه دین مسیح در مغرب ایران و خلاصه تماس ایرانیان با رومیان مقدمه پیدایش نهضت‌های فکری و مذهبی در دوره ساسانی گردید و این تحولات بیشک در اصول و مبانی تربیتی این دوره منشاء آثاری واقع شده است که در اینجا مجال بحث آنها نیست.

۴- تربیت در دوره اسلامی

پس از سقوط سلسله ساسانی و اشاعه اسلام در ایران، فرهنگ ایرانی ناچار با آئین جدید روبرو شد. بدیهی است نخستین کار دین جدید آن بود که هر چه زودتر اصول خود را تبلیغ کند. از اینرو مسلمانان در نقاطی که بتصرف آنان درآمده بود بتعلیم اصول دین اسلام پرداختند. مسجد در این دوره مرکز تربیت بزرگسالان بشمار میرفت ولی بزودی مراکز دیگری نیز برای تعلیم قرآن و آشنا کردن اطفال بالفبای عربی تأسیس شد و این همان است که آنرا دارالقرائه و سپس مکتب یا کتاب نامیده‌اند و در قرن سوم و چهارم هجری تقریباً در اغلب نقاط ایران که بدست مسلمانان عرب فتح شده بود دیده میشد.

تاعصر بنی امیه، اسلام با وجود مقاومت یا بدون آن در میان مردم ایران نفوذ میکرد: مردمی که از فشار روحانیان زردشتی بتنگ آمدند بودند بر اثر سادگی اصول اسلام و شور و هیجان مسلمانان بدین جدید ایمان آوردند. کسانی هم که دین نیاکان خود را ترجیح میدادند در برابر پرداختن خراج یا قبول اسلام این یکی را آسانتر میدیدند. اما وقتی بنی امیه بید رفتاری باملل غیر عرب خاصه ایرانیان پرداختند و تعصب نژادی از خود نشان دادند و آشکارا برخلاف اصول عالیه دین مبین رفتار کردند وضع

بصورت دیگری درآمد. از این پس سیر مسالمت آمیزتر کیب و اختلاط و امتزاج دو تمدن که بر اثر اتفاقی تاریخی بهم رسیده بودند منحرف گردید. ایرانیان و سایر ملل غیر عرب بدفاع از تمدن قدیم و ملیت خود کمر بستند و سرانجام این حالت دفاعی طبیعی بصورت تفاخر و مباهات بآداب و رسوم نیاکانی درآمد. نهضت شعوبیه که هدف آن تجلیل از سنن باستانی اقوام غیر عرب و از جمله ایرانیان بود و رفته رفته بصورت نهضت استقلال طلبی درآمد عکس العملی در برابر سیاست بنی امیه بود.

مبارزه در راه آزادی از قید عرب گذشته از آنچه گفته شد مقدمه نهضت فکری دیگری نیز بود که در تعلیم و تربیت این زمان اثر آن نمایان است. ایرانیان هوشمند در این دوره در آموختن زبان عربی بر یکدیگر سبقت می جستند زیرا دانستن زبان عربی نه تنها آنانرا در فهم مسائل دینی و احکام قرآنی مدد می کرد بلکه اینکار مؤثرترین اسلحه را از دست رقیب می ربود و از این بالاتر «موالی عجم» رادر دیوان عرب نفوذ می بخشید. روی آوردن بزبان عربی نتایج دیگری ببار آورد که اثر آن در دوره بعد یعنی در عصر بنی عباس پدیدار گردید: از جمله زبان عربی از این پس رفته رفته زبان بین المللی عالم اسلام شد. وقتی مبارزه برضد ظلم و ستم بنی امیه بالا گرفت و بصورت قیامهائی درآمد که نتیجه آنها سرنگون ساختن حکومت اموی بود عباسیان که بیاری هواداران نهضت شعوبیه بحکومت رسیده بودند میبایستی دست کم بظاهر بآمال طرفداران خود جامعه عمل پوشند. با انتقال مرکز خلافت از دمشق ببغداد که در کنار تیسفون ساخته شده بود ایرانیان مخصوصاً در دربار خلافت نفوذ کامل پیدا کردند و خلافت عباسی را از روی الگوی امپراطوری ساسانی سر و سامان بخشیدند. نفوذ سیاسی بزودی بانفوذ فرهنگی و علمی نیز همراه شد و فلسفه و علوم از انظار کیه و کندی شاپور ببغداد انتقال یافت و بدین نحو نخستین مرکز علمی عالم اسلام بصورت «دار الحکمة» در عصر هارون الرشید پی ریزی شد.

باری، این نهضت سیاسی و دینی و فلسفی از اواخر نیمه اول قرن دوم تا پایان قرن چهارم هجری ادامه داشت. قرن دوم و سوم رامیتوان «عصر نقل و تدوین و تکوین علوم عقلی» و قرن چهارم و اوایل قرن پنجم را «عصر بهره برداری مسلمانان از زحمات

قرون پیش و خلاصه عصر طلایی علوم و فلسفه در تمدن اسلامی شمرد. خلفای عباسی و وزراء و امرای ممالك مختلف اسلامی انتشار کتب علمی و ترجمه آثار ملی را تشویق میکردند.

امرای شرقی خاصه سامانیان و دیلمیان آل زیار و بعضی از امرای آل بویه علماء را بدون توجه بملیت و دین آنان محترم میشمردند و ایشان را در عقاید خود آزاد میگذاشتند و در ازای کتبی که تألیف یا ترجمه میکردند بآنان صلأ میدادند. بدین نحو کتابهای بیشمار در شعب مختلف علوم و فنون عبری و فارسی تدوین شد و حوزه های درس و بحث در اکثر نقاط بوجود آمد و تعلیم رونق یافت. در این حوزه های علمی عناصر یهودی و نصرانی و زردشتی و صابی و مسلمان در کمال صلح و صفا در کنار یکدیگر بسر میبردند و هر يك از آنان بقدر دانش خود از تفقد و عنایت امراء و وزراء برخوردار بود.

بدین نحو علاوه بر بیت الحکمه بغداد که «مهمترین مرکز نقل و ترجمه و تدوین علوم اسلامی» بود و کتابخانه بزرگ آن که وعده گاه دانشمندان بشمار میرفت، در نقاط دیگر امپراطوری اسلام خاصه نواحی شرقی ایران بتشویق امرای ایرانی کتابخانه های بزرگ و حوزه های درس و بحث تأسیس شد و برونق حکمت و مباحثات فلسفی مدد کرد.

بر اثر بحث و مناظره میان آشنایان بفلسفه و اهل دین دو دسته از علماء پیدا شدند: دسته ای می کوشیدند دین را با فلسفه یا ایمان را با عقل آشتی دهند (معتزله و متکلمین) و دسته ای دیگر بتلفیق فلسفه و دین می پرداختند (اخوان الصفا و خلان الوفا). بدین نحو از اوائل قرن چهارم بر اثر شیوع مذهب اعتزال و ظهور متکلمین و معتزله آزادی فکر رونق یافت.

در اواخر قرن سوم و در قرن چهارم و پنجم فرقه اسمعیلیه نیز با تبلیغات وسیع خود در اقطار و اکناف امپراطوری اسلام بترویج فکر فلسفی یاری کردند. فرقه اسمعیلیه که «ببواطن احکام و آیات و لزوم توجه از قشر دین بحقیقت و لب آن و بالتیجه

تاویل عقلی و فلسفی در شرح و تفسیر آیات و احادیث و سنن» قائل بودند ناچار طرفداران خود را بدانستن فلسفه و منطق تشویق میکردند

باری، از نیمه دوم قرن دوم هجری تا اواخر نیمه اول قرن چهارم بر اثر اوضاع و احوال دوره خلافت بنی عباس و نفوذ ایرانیان در دربار خلیفه، بحث و مناظره میان فرق مختلف دینی و فلسفی رونق یافت و این مباحثات منطق و فلسفه را اهمیت خاص بخشید و آزادی عقیده را ترویج کرد. همین وضع بایجاد حلقه‌های بحث منجر شد و سرانجام این حوزه‌ها بمدارس مبدل گردید. بدین نحو بزودی علاوه بر بغداد حوزه‌های علمی دیگری در بخارا و اصفهان و ری و نیشابور و گرگان و شیراز بوجود آمد و وطن پرستان این دوره و در پیشاپیش آنان امراء و وزرای ایرانی، تأسیس این حوزه‌ها را تشویق میکردند. خلفای عباسی تا دوره المتوکل علی الله (۲۳۲-۲۴۷) با حکما و فلاسفه و علماء مدارا میکردند زیرا از حمایت افکار عمومی آن زمان و مخصوصاً امرای ایرانی یعنی آل سامان و آل بویه برخوردار بودند. اما این آزادمنشی و مدارای خلافت با اهل علم طبقه حاکمه بغداد را بوحشت انداخت زیرا اینان بچشم خود میدیدند که عاقبت این آزادی، خود کامگی و نیرومندی امرای ایرانی است که هم اکنون درباری برای خود تشکیل داده و بخلیفه بی‌اعتنا هستند. بنابراین المتوکل بنابر توصیه رجال و فقهای بغداد «جدل و مناظره» را ممنوع ساخت و بمجازات کسانی امر داد که از حدود روایت و حدیث و تقلید عدول کنند. و چون ایرانیان که در دستگاه خلافت بودند پنهان یا آشکارا آزاد اندیشان را حمایت میکردند، سرانجام خلیفه بطرد آنان از دستگاه دولتی مصمم شد. از اینرو از دوره المستعصم عناصر ترک را که مردمی ساده بودند و جدیداً باسلام گرویده بودند و نسبت باهل سنت و حدیث و فقها تعصب میورزیدند بجای ایرانیان «زندیق» گذاشتند.

از این پس تعصب و زجر و شکنجه علماء و فلاسفه بدست ترکان تازه بمنصب رسیده آغاز شد. در ایران شرقی نخست محمود غزنوی که از خلیفه لقب «سلطان» گرفته بود مأمور قلع و قمع «کافران و رافضیان و باطنیان و زندیقان» شد. اما محمود

که گرفتار لشکر کشی و بت شکنی بود و استعداد و علم چنین مبارزه‌ای را نداشت نتوانست آزاد اندیشی را ریشه کن کند و بناچار در این مبارزه بتقلید از امرای ایرانی پرداخت و بتهدید و تطمیع فلاسفه و حکما اکتفا کرد و ادبا و شعرا را بر آنان ترجیح داد.

مبارزه مؤثر و همه جانبه بدست خواجه نظام الملک که مردی با کفایت و درایت و بزرگویش و بهم فکر فلاسفه آشنا بود صورت گرفت. نویسنده سیاستنامه بجای زجر و نابودی مخالفان یا بهمراه این کار، تدبیر دیگری اندیشید و آن مبارزه فکری با آنان بود.

باری، با سلطنت آل بارسلاان سلجوقی (۴۵۵ هجری) دوره سختگیری نسبت بحکما و فلاسفه و مدرسان حکمت بنهایت شدت خود رسید. امرای ایرانی در نتیجه کشمکش‌های داخلی و تحریک بغداد یکی پس از دیگری بدست غزنویان و سلجوقیان از پای درآمدند و دربار ایشان که ملجاء علماء و ادباء بود از رونق افتاد و دوره در بدری اهل علم و ادب و تفتیش عقاید آغاز شد. فرقه تسنن که از چندی پیش بمبارزه وسیعی با اهل کلام و فلسفه برخاسته بودند اینک در زیر لوای مذهب اشعری و برهبری مرد با کفایت و دانشمندی مانند نظام الملک به پیروزی نزدیک میشدند. خواجه نظام الملک ضمن تشویق علماء و حکما و تهدید با تطمیع آنان رفته رفته خود را یگانه حامی علم و ادب قلمداد کرد. سپس در صد برآمد از راه تعلیم، فکر مردم را از آنچه انحراف میدانست باز دارد، بنا بر این بتوسعه مدارس و مخصوصاً تأسیس مدارس بزرگی پرداخت و ضیاع و عقار فراوانی برای اینکار تخصیص داد. این مدارس بزرگ که بنام مؤسس آن، نظامیه نامیده میشد صورت تکامل یافته مدارس قرن پیش بود و بزودی جز بغداد در بسیاری از شهرهای بزرگ ایران ساخته شد. در نظامیه بغداد که مهمترین مدارس این عصر بود، استادان بزرگی مانند امام محمد غزالی و شیخ ابواسحق شیرازی تدریس میکردند. فلسفه و منطق از برنامه‌های این مدارس حذف گردید و فقهای بزرگ جای حکما را در دستگاه تعلیم و تربیت این عصر گرفتند. بارونق مدارس عالی اسلامی و ایجاد یک دستگاه رسمی آموزش و پرورش فکر فعال در چهار چوب مباحث دینی و سنتی محدود گردید و آزاد اندیشی منسوخ شد.

با اینهمه اندیشه ازحرکت باز نایستاد و درست در همان دوره‌ای که تعلیم و تعلم فلسفه کفر والحاد شمرده میشد فکر صوفیانه رونق مییافت و به بار زد میان مدرسه و خانقاه که از چندی پیش آغاز شده بود شدت میگریفت عقل که راه را بر خود بسته دید جای خود را با شراق داد و سیر آفاق بسیر انفس مبدل گردید.

کسانیکه از بیم تکفیر و تبعید دست از عقل واستدلال کشیده بودند بدامن عرفان پناه بردند و از طریق درون نگری و گوشه گیری، اندیشه آزاد و نظر بلند و مناعت و شخصیت خود را از تباهی مصون داشتند بدین نحو مکتب عرفان در آغاز کار نه تنها چنانکه بعضی می‌پندارند مکتب لاقیدی و کاهلی نبود بلکه در آن دوره‌های خفقان یگانه شیوه آزاد اندیشی و آزادگی بشمار میرفت. از سوی دیگر ناچار پناه بردن به عرفان و شیوه اشراق با ترك واقعیت زندگانی فردی و اجتماعی همراه بود. میتوان گفت در همان حال که ایرانی هوشمند این عصر که از جور روزگار سر بجیب تفکر فرو برده و سرگرم تعلیم و تزکیه نفس بود نه تنها خطری مانند حمله مغول بلکه بلایی بس هولناک‌تر از آن اجتماع ایران را تهدید می‌کرد و آن بی اعتنائی بسرنوشت دیگران بود که روح ایرانیان را فرا می‌گرفت.

باری، کشمکش میان مدرسه و خانقاه سرانجام بتضعیف هر دو آنها منجر شد و دوره انحطاط که بعد از تسلط ترکان بر سرزمینهای اسلامی، آغاز شده بود با سرعت تمام راه خود را طی می‌کرد. بدیهی است تعلیم و تربیت نیز در این جریان نزولی عمومی با واقعیات اجتماعی دیگر هم‌معنان بود.

میتوان سیر حیات عقلانی در ایران را از قرن دوم تا قرن ششم هجری در حیات سراسر انقلاب هوشمندی مانند امام محمد غزالی خلاصه یافت. غزالی که مقارن پایان این دوره جوانی خود را طی می‌کرد نخست رو به علوم و فلسفه‌های زمان خود آورد؛ سپس بشك و تردید شگفت‌آوری دچار گردید و به تخطئه فلسفه و فلاسفه پرداخت و بدیانت و سنت بازگشت و سرانجام دست از تدریس برداشت و بدامان اشراق و عرفان پناه برد.

فکر ایرانی نیز نخست در دوره طلایی اسلام بعقل و مشکل‌گشایی آن ایمان

واثق داشت. در این دوره علوم عقلی و فلسفی رونق یافت و خوشبینی بر اخلاق عمومی حکمفرما بود. دوره بعد دوره شك و تردید بود و فرقه‌های گوناگون فلسفی و دینی پدید آمد. سپس دوره بازگشت قدرت سنت آغاز شد و اندیشه برای حفظ آزادی عملیات خود چون حلزون بدرون خود خزید و تصوف و عرفان را بارور ساخت.

بعد از حمله مغولان و قتل و غارت آنان و نابودی بیش از هزاران شاعر و دانشمند و فیلسوف و متکلم و آتش زدن کتابخانه‌ها و مدارس هنوز کشور ما از زیر بار این فاجعه بیرون نیامده بود که تیمور لنگ یورش خود را آغاز کرد و از کله‌ها مناره‌ها ساخت. بدیهی است در چنین وضعی نمیتوان امید داشت که وضع ملوک الطوائفی اواخر دوره سلجوقی تغییر یابد و فرهنگ ایران مجدداً راه ترقی و تعالی در پیش گیرد. در این دوره خفقان، روح نمیتوانست تنها در هنرهای زیبا و در لباس هزل و مطالبه تجلی کند و از این راه آنچه را در اندرون دارد بنمایاند. عرفان نیز که تا پیش از هجوم مغولان و سپاهیان تیمور هنوز در مراتب بلند ارزشهای انسانی سیر میکرد در این دوره راه انحطاط پیمود و رفته رفته با تشیع که از دوره هلاکو برادر سمیت افتاده بود آمیخته شد و هنگام تأسیس سلسله صفوی اعتقاد رسمی مردم ما گردید.

سلسله صفوی حکومت خود را بر مبنای تشیع مستقر ساخت. این سلسله در دوره‌ای به حکومت رسید که اروپائیان با کشف دماغه امید بدست واسکودو گاما بر آبهای جنوب آسیا دست یافته بودند و ایران بیش از پیش نظر بوضع جغرافیائی خود و خصوصیتی که با دولت عثمانی داشت مورد توجه بورژوازی نیرومند اروپا قرار می گرفت. این امر برونق اقتصادی کشور خاصه در زمان شاه عباس مدد کرد اما دولت عثمانی مانند سده از نفوذ فکر بیدار شده اروپای قرن شانزدهم بایران جلو گیری مینمود. جنگهای میان شیعه و سنی نیز تعصب را دامن میزد و بار دیگر کار فکر را متوقف میساخت. با اینهمه رونق اقتصادی در این دوره مقدمه پیدایش طبقه جدیدی را در ایران فراهم ساخت. مردم در این دوره بتحصیل روی آوردند و مانند قرن سوم و چهارم مساجد و مدارس فراوانی در ایران ساخته شد. ولی در این دستگاه تربیتی هدف آموختن اصول فقه شیعه بود و بس. ازدیاد ثروت نیز سبب

ترقی هنرهای زیبا و معماری گشت. لکن این نهضت بعلمت رنگدینی و سیاسی تعصب آمیز خود فکر بخواب رفته را بیدار نکرد. از این پس علمای شیعه قدر و منزلتی زایدالوصف پیدا کردند و این نفوذ تا دوره قاجار نیز ادامه یافت. اما ستاره اقبال صفویان رو بافول رفت و باحمله اشرف افغان بار دیگر وحدت و استقلال کشور بخطر افتاد. دوره نادری نیز دیر نپائید و آرزوی این سردار بزرگ یعنی ایجاد وحدت کلمه و اتحاد ملت نیز بشمر نرسید و درست در اواخر قرن هیجدهم میلادی و اوایل قرن نوزدهم یعنی در قرن علم و روشنائی بود که سلسله قاجار بحکومت رسید.

۴ - تربیت در عصر جدید

قاجاریان اصولا بسر نوشت ایران و ترقی ایران علاقه زیادی نداشتند. در این دوره تزلزل و آشفتگی، بورژوازی اروپا همچنان بگسترش خود در آسیا ادامه میداد. روسیه بر اثر اخذ فرهنگ جدید اروپای غربی و تشکیل سپاه منظم و بقصد دسترسی بمنابع زرخیز هندوستان تلاش میکرد. انگلستان نیز در همین خیال نفوذ در هندوستان و کشورهای مجاور آن میپرداخت. در این میانه ایران میدان تنازع این دو قدرت بزرگ قرن نوزدهم واقع شد و نتوانست ثباتی که لازمه ترقی است بدست آورد.

اما نفوذ سیاسی دول بزرگ اروپائی در ایران يك سلسله نتایج امیدبخشی نیز باخود داشت که از همه مهمتر حشرونشر ایرانیان با اروپائیان و فرهنگ آنان بود: تأسیس سفارتخانهها در ایران طبقات عالیہ مملکت را کم کم با فرهنگ جدید اروپا آشنا ساخت. پس از شکست قشون ایران در برابر قشون روسیه و امضای عهدنامه های ترکمانچای و گلستان، دولت ایران بفکر اصلاح ارتش خود افتاد و ازدولت فرانسه و انگلستان در این زمینه استمداد جست. از جمله هیأتی برباست ژنرال **ماردان** بایران آمد و بتعلیم صاحبمنصبان ایران پرداخت این نخستین مرحله نفوذ آموزش اروپا در ایران بود. باز دیاد اروپائیان در ایران بتدریج چند مدرسه بسبک اروپائی در ایران بدست دعاة مسیحی تأسیس شد و ایرانیان راباشیوه جدید تعلیم و تربیت آشنا ساخت. سفر ایرانیان بروسیه و کشورهای دیگر نیز آنان را باتعلیم و تربیت جدید

آشنا کرد و این امور بر روی هم اخذ تمدن غربی و تعلیم و تربیت نوین را ضروری ساخت و زمینه را برای تأسیس نخستین دانشگاه جدید یعنی دارالفنون فراهم کرد. صدراعظم روشن بین و میهن پرست این دوره یعنی امیر کبیر در این راه پیشقدم گردید. سرانجام دارالفنون در سال ۱۲۶۸ هجری افتتاح شد و بتربیت فرزندان طبقات عالیّه کشور پرداخت. چنانکه می دانیم دست پروردگان همین مدرسه بودند که بعداً در پیشاپیش نهضت انقلابی قرن گذشته بمبارزه پرداختند و بعد از انقلاب ۱۳۲۴ کم و بیش در اداره کشور شرکت جستند.

آموزش و پرورش این دوره از آرمانهای انقلابی الهام میگرفت. میتوان مواد ۱۸ و ۱۹ متمم قانون اساسی را جلوه ای از آرمانهای جدید دانست. هدف تربیت در عصر جدید جامعه ما چنانکه در قانون اساسی معارف ۱۲۹۸ شمسی ذکر شده است «تربیت بدنی و علمی و اخلاقی» همه انباء وطن بود و مسئول سازمان و اداره دستگاه تربیتی جدید نیز وزارت معارف و دولت معین شده بود.

اما تا کودتای ۱۲۹۹ آرزوهای انقلابی آزادخواهان کمتر تحقق یافت. آنچه تا این زمان صورت عمل بخود گرفت اقداماتی بود که بر اثر شور و هیجان مردم یعنی مردمی که در راه آزادی جان بر کف پیکار میکردند و بدست خود آنان بعمل آمد.

تحریرك خارجیان و نفوذ عوامل وابسته بر رژیم سابق و سپس جنگ خانمانسوز بین المللی اول و مماشات آزادخواهان با عوامل استبداد ترقی آموزش و پرورش را مانند شئون اجتماعی دیگر متوقف ساخت.

بعد از کودتای ۱۲۹۹ و بر اثر روحیه ناسیونالیستی این عصر و ایجاد دولتی متمرکز و مقتدر، قدمهای سریعی در راه ایجاد دستگاه تربیتی جدید برداشته شد در این میانه جوانان ایرانی که در اروپا و مخصوصاً در فرانسه تحصیل کرده بودند نقش مهمی را برعهده داشتند. بهمین علت دستگاه تربیتی که در این دوره با عجله پی ریزی گشت از رنگ فرهنگ لاتینی متأثر است. نظام آموزش و پرورش که اینک در ایران دیده میشود خصائص فرهنگ دوره اخیر یعنی تمرکز و همسانی را در خود دارد.

۴ - نتیجه .

بطور کلی میتوان نظام آموزش و پرورش قدیم ایران و استخوان بندی آن بصورت مکاتب و مدارس دینی و اجتماعات تربیتی در مساجد و مجالس و سوگواری را نتیجه پنج قرن اول نفوذ اسلام دانست. این آموزش و پرورش از آمیزش دو فرهنگ ایران باستان و فرهنگ اسلامی و بر اثر کشمکش میان خلافت عرب و ایدئولوژی آن (تسنن) و ملل آزادی جوی تحت سیطره خلافت و در صغ، نخستین ایرانیان و ایدئولوژی آنان (برابری مسلمانان و حکومت عقل) بوجود آمد و در دوره واکنش و شکست عناصر آزادی جوی قوام گرفت و تا عصر نفوذ تمدن و فرهنگ مغرب زمین عناصر اصلی آن بر جای ماند .

قبل از تأسیس نظامیه هدف تربیت در این مدارس تربیت عقلانی و احترام بشخصیت انسان بود اما از دوره نظام الملک هدف آن صرفاً دینی و تعبدی گردید و روش آن نیز تا اندازه ای تغییر کرد . در همه حال بحث و مناظره آزاد و دوستی و احترام و اعتماد میان استاد و شاگرد در مدارس ایران حکمفرما بود. وقتی هدف دینی آزادی استاد و شاگرد را محدود کرد سنت تربیتی چندی در خانقاهها و مدارس قرن سوم و چهارم بر جای ماند .

مدارس که مدتی مدید با خانقاهها رفاقت میکردند تا عصر صفوی راه انحطاط پیمودند و تنها در این دوره آنها در زمانی کوتاه از لحاظ کمیت و وضع خارجی ترمیم شدند. و سر و صورت جدیدی بخود گرفتند اما در برنامه و روش آنها ترقی محسوس پدید نیامد .

در سراسر تاریخ ایران تأسیس و اداره مدارس با دخالت مردم و از محل عواید و عطایای آنان صورت میگرفت و مسلمانان ایران ساختن مدرسه را ثواب میدانستند . مدرسان و معلمان این مدارس نیز چه قبل از نظامیه و چه بعد از آن از میان دانشمندان ترین و متقی ترین افراد انتخاب میشدند و همگی در جامعه دارای شأن و منزلتی کم نظیر بودند .

شاگردان این مدارس کسانی بودند که واقعاً ذوق تلمذ و تعلم داشتند و قادر بودند رنج تحصیل را برخود هموار کنند . روش تدریس نیز چنان بود که افرادی دقیق

ونکته سنج ومتواضع بار میآورد و در آنان مناعت طبع ایجاد میکرد.

آموزش و پرورش جزئی از حکمت عملی محسوب میشد و در ضمن کتب مربوط بتدبیر منزل و اخلاق مورد بحث قرار میگرفت. مبانی روانی که پایه تعلیم و تربیت بشمار میرفت درخور امعان نظر است و میتوان آنرا در کتب مهمی مانند علم النفس ابن سینا و کیمیای سعادت و اخلاق ناصری و گلستان سعدی یافت. متأسفانه در اینجا مجال بحث تفصیلی آن نیست. همینقدر بایست گفت در دوره آزاد - اندیشی راجع بطبیعت طفل و تربیت پذیری آن نظریاتی اظهار شده که باخوش بینی توأم است در صورتیکه در عصر تعقیب و زجر و شکنجه و تبعید حکما و علماء یا بطفولیت اعتنائی نمیشد یا کودک را فطره «شور و نمام» میدانستند.

در مکاتب و مدارس اصول تربیت عبارت از اصل سندیت بود اما اصل آزادی نیز مخصوصاً در مدارس رعایت میشد و حکمت ایرانی تلفیق این دو اصل را سفارش می نمود. چنانکه سعدی میفرماید:

درشتی و نرمی بهم در به است

چو رک زن که جراح و مرهم نه است

در مدارس اساس بر بحث و مذاکره و تقویت قوه استدلال و بیان بود. کتاب ارزش فوق العاده داشت و بتحصیل در یک رشته معین و تعمق در آن جائز اهمیت بود. سنت شعر و ادب که از دوره استقلال طلبی ریشه گرفته بود، همچنان تادوره ما در صفا و اول قرار دارد. منظور از تربیت هر وقت دینی نبود ادبی بود و مقصود از تعلیم در وهله اول تربیت فردی متدین یا ادیب و نکته سنج بود.

تعلیم و تربیت برخلاف ایران باستان کمتر صورت طبقاتی داشت و درهای مدارس بروی تمام اطفال ایرانی باز بود اما شرایط محدود کننده اجتماعی غالباً این اصل را عملاً نقی میکرد.

دوره های رونق مکاتب و مدارس اصل تمایز طبقاتی باندازه ای رائج بود که غالباً اعیان و اشراف ایران از فرستادن فرزندان خود به مکاتب خودداری میکردند از ترس اینکه

مبادا بعادات و آداب رفتار اطفال خلق «بی تمیز» خو کنند و رفتار بزرگان از ایشان سلب گردد.

بهین جهت غالباً از میان ادبا و علمای زمان بهترین آنانرا برای تعلیم فرزندان خود برمیگزیدند. هم اکنون بهترین آثار تربیتی کتبی است که بدست این معلمان سرخانه برای اشراف زادگان ایران نوشته شده است (مانند قابوسنامه و گلستان و...). در دوره مشروطیت که هنوز سنت قدیم بکلی از میان نرفته بود برخی از این عادات و آداب در فعالیت تربیتی بچشم میخورد. در صدر مشروطیت مردم در تأسیس مدارس بر یکدیگر سبقت می جستند و نخستین مدارس جدید در تهران و شهرها بهمت انجمن معارف ملی تأسیس گردید. در قانون اساسی معارف نیز اصل همگانی بودن تعلیم و تربیت انعکاس سنت قدیم ایران دوره اسلامی است حتی برخی از خصائص فرهنگ جدید را که ما بغلط مقتبس از فرانسویان میدانیم و فرهنگ فرانسه را ناجوانمردانه بباد انتقاد میگیریم پیش از هر چیز در فرهنگ خود ما دیده میشود، اگر در فرهنگ جدید نظر را بر عمل مقدم داشته و میداریم یا بتعلیم ادبیات بیش از علوم و بتعلیم علوم نظری بیش از جنبه عملی آنها توجه میکنیم، اگر در روابط معلم و شاگرد اصل سندیت را بر اصل آزادی و راهنمایی شاگرد مقدم میداریم برای اینست که از دیرباز معتقد بوده ایم که جور استاد به زمهر پدر است و طفل را موجودی طبعاً شور و میدانسته ایم پس اگر فرهنگ فرانسه و اصول آنرا بیشتر پسندیده ایم آیا نه برای اینست که با مزاج ملی و سنن باستانی ما سازگارتر بوده است؟

آنچه از ۱۳۰۴ بعد در زمینه آموزش و پرورش توجه ما را بخود جلب میکند سرعت و عجله ایست که در ترقی کمی مدارس بچشم میخورد. در ایندوره احتیاجات جدید، دولت را که یگانه عامل سازمان دادن بآموزش و پرورش است بتوسعه مدارس مخصوصاً مدارس متوسطه و ادار میگرد. طبقات متوسط ایران که در ایندوره وضع ممتازی یافته بودند برای تحکیم موقعیت فرزندان خود بسوی مدارس بیشتر هجوم آوردند. احتیاجات سازمان ادارات جدید ایران نیز تحمیل را تشویق میکرد. کمبود معلم شایسته، دولت را ناچار میساخت، از عناصر قدیم در دستگاه آموزش و پرورش جدید

استفاده کند . بنا بر این سنت قدیم در عمارات زیبای دبستانها و دبیرستانهای نو بنیاد رسوخ یافت . علم برای علم و ادبیات قبل از علم و توجه ب کلیات و افکار مجرد و دور از واقعیت زندگانی و روش حفظی و کتابی بجای تجربه و مشاهده از خصائص دیگر تعلیم و تربیت ایندوره است . نظر بوضع اقتصادی و سیاسی ایندوره تربیت حرفه ای و اجتماعی نیز در درجه دوم اهمیت قرار گرفت . مفهوم « باسواد » که امروز بر سر زبانهاست بنا بر ملاکهای تربیتی و تعلیمی ایندوره ایجاد شده است . باری، نظام تربیتی متمرکز و متحدالشکل ایندوره پس از جنگ دوم جهانی در برابر احتیاجات و اوضاع جدید قرار گرفت و فعل و انفعالاتی بوجود آمد که آموزش و پرورش فعلی نتیجه آنست .

فهرست اجمالی مأخذ:

- ۱- تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکتر عیسی صدیق اعلم.
- ۲- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا قرن پنجم تألیف دکتر ذبیح الله صفا.
- ۳- آمار و احصائیه‌های وزارت معارف.
- ۴- گزارش آقای حکمت به یونسکو بدون تاریخ بفرانسه.

1- A.A. Siassi : La perse en contact avec l' Occident, Paris, 1931.

2- I Sadik : Modern Persia and Her Educational System, New York, 1931.

3- A.M.Kardan: Organisation Scolaire en Iran, Histoire et Perspective. Genève , 1957.

4- Encyclopedie de l'Islam.

5- Overseas Consultants Inc.: Report on Seven Year Development Plan, Volume II, New York, 1949.

خلاصه‌ای از گزارش مشاوران ماوراء بحار

در مورد فرهنگ ایران

دکتر محمد علی طوسی

در سال ۱۳۲۸ هجری شمسی هیأت مشاوران ماوراء بحار بدعوت سازمان برنامه بررسی دقیقی از وضع فرهنگی ایران بعمل آوردند. هیأت مزبور برای این بررسی تا حدود امکان از وسائل علمی تحقیق و مطالعات فرهنگی استفاده کرده. تعداد ۱۹۰ مدرسه از انواع مختلف در ۴۰ شهرستان و ۱۴ دهکده در سراسر ایران را مورد بازدید قرار داد و نتیجه بررسی خویش را بصورت گزارش مفصلی تنظیم و به سازمان برنامه ایران تسلیم نمود. ما اینک خلاصه‌ای از دو مبحث برجسته گزارش مزبور را که با وجود گذشت بیش از ده سال هنوز با قسمتی از مسائل و مشکلات فرهنگی ایران منطبق است ذکر میکنیم و تذکار میدهم که در این مطالعه منظورهای ذیل بصورت راهنما مورد قبول مشاوران ماوراء بحار قرار گرفته است:

۱- تعیین يك هدف ایده‌آلی برای فرهنگ ایران بطوریکه این هدف بتواند در توسعه و عمران نهائی مملکت و بالا بردن سطح زندگی مردم مؤثر واقع گردد.

۲- توصیه يك سلسله طرح‌های مشخص که در عین سازگاری با هدفهای برنامه هفت ساله عمرانی موجب بالا بردن کیفیت و توسعه و وسائل و روشهای فرهنگی ایران گردد.

۳- پیشنهاد يك سلسله مقدمات اجرایی برای موارد خاصی از طرحهای فرهنگی با ذکر دلائل تمهید آن مقدمات.

با اینکه گزارش مذکور از هر لحاظ جامع تدوین شده است مع الوصف تجزیه و تحلیلی که از فلسفه تعلیم و تربیت و خصوصیات روانی مردم ایران در آن بعمل آمده است شایان توجه است و اینک خلاصه‌ای از قسمتهای برجسته این گزارش از نظر

خوانندگان محترم میگذرد .

اصولا ضعف سازمان فرهنگی ایران در فلسفه تعلیم و تربیت آن نهفته است . تشکیلات فعلی فرهنگ و مدارس موجود در اجرای مقاصد بانیان آن که عبارت بوده است از تربیت يك طبقه تحصیل کرده و نخبه و در نتیجه ایجاد وسیله ای قاطع جهت هدایت افکار و کردار مردم عوام تا حدود زیادی با موفقیت همراه بوده است در صورتیکه تشکیلات فعلی فرهنگ بعلت تغییر فلسفه اجتماعی این مملکت علت وجودی خود را از نظر زمان از دست داده و امکان اجرای مأموریت تاریخی آن از بین رفته است . عقیده عموم بر این است که دستگاه فرهنگی این مملکت در ایفای نقش حیاتی خود یعنی جوابگوئی به نیازمندیهای ایران جدید کوتاه آمده است و برای برآورد احتیاجات متنوع اقتصاد و توسعه و اجتماع مترقی این کشور آمادگی کافی ندارد . هیأت مشاوران عوامی را که در پیدایش فلسفه تعلیم و تربیت ایران موثر دانسته اند بصورت زیر طبقه بندی نموده اند :

۱- رسوم و میراث قهرمانی و تاریخی ملت ایران

۲- اقتصاد کشاورزی ملوک الطوائفی

۳- رسوم وابسته به شعر و ادبیات

۴- نفوذ مذهب اسلام

۵- تأثیر سیستم فرهنگی فرانسه

هیأت در تشریح تأثیر سیستم فرهنگی فرانسه و نتایج آن نکاتی بشرح زیر یادآور شده است :

«سیستم فرهنگی فرانسه بطوریکه در ایران از آن پیروی شده است بر اصول تحمیل نظر و تمرکز شدید فلسفه پرورش مغز از طریق فرا گرفتن موضوعات متنوع درسی متکی میباشد . دفاع سازمان اداری متمرکز فرهنگی، و روش آموزشی فرانسه بر مبنای این نظر بوده است که اولاً افراد نخبه مملکت باید هادیان اجتماع باشند و ثانیاً باید عده معدودی که واجد استعداد فطری و مستعد پذیرش تربیت عالی هستند برای هدایت امر راجع اجتماع آماده گردند . بدین ترتیب لازم است که «نخبگان روشنفکر» هسته رهبری اجتماع را تشکیل بدهند و در پیشرفت فعالیت های خود معاضد یکدیگر باشند .

از این فرض فلسفی در تعلیم و تربیت نتایج ناگوار حاصل گردیده است. از آنجا که به پیروی از چنین فلسفه‌ای فرد عاقل و دانشمند (که مرادف با فرد تربیت شده تعبیر شده است) بخوبی میداند چه نوع تعلیم و تربیتی برای افراد تربیت نشده ضروری و لازم است همواره «نخبگان روشنفکر» برای تعیین آنچه باید در مدارس آموخته شود مورد مشورت قرار می‌گرفته‌اند. بنابراین برنامه درسی مدارس بر اساس تجارب نسبتاً محدود این «نخبگان روشنفکر» قوام یافته و بر محور هسته‌ای از معلومات ضروری که باید تمام افراد مملکت از آن بهره‌مند شوند پایه گذاری شده است. این گروه معلومات ضروری ناچار جنبه‌های نظری قوی بخود می‌گرفت و در نتیجه اساس برنامه و روشهای آموزشی را که از طرف سازمان مرکزی بواحدهای کوچک فرهنگی تحمیل می‌گردید تحت نفوذ قرار میداد و رخصتی برای بروز خلاقیت و ابتکار در طبقات پائین سازمان فرهنگی جهت تأمین احتیاجات محلی باقی نمی‌گذاشت.

عواقب روانی و نتایج اداری این سیستم فرهنگی موانعی عظیم در راه عمران و توسعه امور ملی و اجتماعی ایران ایجاد مینماید زیرا:

افراد عالی مقامی که بر این سیستم صحه قبول نهاده‌اند در بیشتر موارد خود صلاحیت این سیستم را در بدست دادن نتایج مطلوب مورد تردید قرار میدهند، نسبت بشایستگی و درایت افراد فرهنگی در حوزه‌های کوچک ایمان کافی ندارند و آنها را در تعبیر و اجراء طرحهای مطلوبی که از مرکز ارسال می‌گردد صالح نمیدانند، به اطلاعات جمع آوری شده توسط افراد زیر دست اعتماد کافی ندارند و در نتیجه برای مبارزه با این فضای آلوده به بی‌اعتمادی ناگزیر از وضع مقررات شاق و بازرسی دقیق می‌باشند و هر چه این کنترل و بازرسی شدیدتر می‌گردد طرح‌های ایده‌آلی آنها یکنواخت‌تر - غیر قابل انعطاف‌تر و غیر عملی‌تر می‌گردد.

این سیستم فرهنگی موجب می‌گردد که افراد کثیری از نعمت تعلیم و تربیت محروم شوند. اگر چه علت بی‌سوادی مردم را نمیتوان کاملاً در معایب سیستم فرهنگی فعلی دانست ولی این حقیقت را که نود درصد مردم از خواندن و نوشتن هم عاجزند نمیتوان نادیده انگاشت. سلسله‌ای قوی از موانع و اشکالات اجتماعی - اقتصادی - و فرهنگی در چهار

چوب این سیستم تربیتی راه رقابت برای احراز مقامات حساس را بروی همه جز عده‌ای معدود میبندد و فقط يك اقلیت ناچیز موفق بشکستن این موانع میشود و راه را برای ترقی و توسعه شغلی خود هموار می‌سازد. نتیجه این محدودیتها خسران غیر قابل جبران استعداد های انسانی مملکت و تضعیف کادر رهبری آنست. این زیانی است که ایران از نظر نیازمندی شدیدی که در حال و آینده بنیروهای انسانی خود دارد نمیتواند تحمل نماید. برای کشور ایران امروز مقدور نیست که در تثبیت نظام فرهنگی که موجب پیشرفت و ترقی عده‌ای «نخبگان روشنفکر» است کمک نماید. برای ایران امروز توسعه و تعمیم بر ناءه‌های نظری و آکادمیک مدارس، و یانفی نحرک اجتماعی در داخل جامعه، بقیمت از بین رفتن میزان زیادی از نیروهای انسانی تمام خواهد شد.

از آنجائیکه تمرکز شدید در امور اداری و روشهای فرهنگی - تمایل بجنبه نظری کامل در اجراء امور - و رغبت ببحث درباره اصلاحات بعوض معرفی تغییرات عمیق برای مواجهه با نیازمندیهای متنوع و پیچیده دنیای متغیر امروز کافی نخواهد بود، روشن میگردد که ایران احتیاج بفلسفه تعلیم و تربیت نوینی که همگام با فرصتهای زمان باشد دارد. بفا بر این بحث در این است که کیفیت این فلسفه تعلیم و تربیت نوین چگونه باشد.

شك نیست که هر نوع فلسفه‌ای که برای امر تعلیم و تربیت در کشور ایران انتخاب گردد باید محصول آن ایجاد رهبری قوی و ورزیده و مؤمن بمسئولیت، ترغیب و توسعه تحقیقات و تتبعات نوین، ورشد و پرورش افرادی ماهر - مطلع - و معتمد بنفس در اجتماع این کشور باشد. سازمان فرهنگی ایران باید بر اساس دموکراسی و عدم تمرکز فعالیتها مبتنی باشد و ایمان خود را باستعداد فطری و قدرت قاطبه مردم ایران متکی سازد. این سیستم فرهنگی باید وسائل لازم تربیتی را برای بکار بردن و ورزیده ساختن استعداد طبیعی افراد ایرانی فراهم سازد و آنها را برای اتخاذ تصمیمات عاقلانه مجهز کند. نیاز این مملکت بر هبران تعلیم دیده و ورزیده و افراد کاردان و ماهر جهت اجرای وظائف متعدد بعدی است که جز استفاده از تمام نیروهای انسانی چیز دیگری تکافوی آنها نخواهد کرد.

بنابراین چنین بنظر میرسد که نیاز ایران به فلسفه تعلیم و تربیتی که در دنیای دموکراسی مغرب زمین بوجود آمده و پایه تحولات و ترقیات اقتصادی و اجتماعی مردم آن سامان را بنیاد نهاده محرز می باشد. نمونه بارز فلسفه تربیتی دنیای غرب را که با آمال و هدفهای ایران امروز سازگاری دارد در ممالک متحده امریکای شمالی میتوان یافت. این فلسفه نقطه اتکاء خود را بر استعداد های فطری و ارزش شخصیت و قابلیت بروز و پرورش آن در افراد قرار داده است. وجهه همت این سیستم فراهم ساختن امکانات رشد و نمو فردی و ایجاد ملتی تربیت شده است. فرض این فلسفه اینست که تنها از طریق توسعه امکانات رهبری و دادن اختیارات برای اجرای فعالیتهای فرهنگی در طبقات پائین یک سازمان میتواند ایجاد یک هسته رهبری نیرومند و لایق فرهنگی که جوابگوی نیازمندیهای ملی باشد مبادرت ورزید.

در نتیجه سیستم فرهنگی که بر اساس فلسفه فوق بوجود می آید سعی خواهد داشت که حداکثر افراد لازم التعلیم را در مدارس جاهد و وسائل پرورش آنها را فراهم سازد. در عین حال قدرت انعطاف برنامه های فرهنگی را به میزانی خواهد رسانید که دانش آموزان بتوانند مطابق استعداد خود از برنامه های خاصی بهره مند گردند و در قالب محدودیتهای فطری افرادی شایسته و مفید برای مملکت باشند.

برنامه مورد قبول این فلسفه باید بر اساس انتخابی بودن دروس تهیه گردد. این اصل از نظر اینکه میزان علم و دانش بشری بیشتر از آن است که بتواند در یک برنامه مشخص گنجانده شود قابل توجیه و دفاع است. از مفروضات این فلسفه تعلیم و تربیت در تنظیم برنامه های فرهنگی این مطلب مورد توجه است که نفوذ زمان و حوائج جاری اجتماع بیش از عقاید شخصی گروهی معدود، که ادعا دارند به ملت داشتن سوابق تعلیماتی قادر به هدایت و ترقی دادن فرهنگ یک ملت هستند، تأثیر دارد. برنامه انتخابی نیز متکی به این فرض است که یاد دادن اصول تفکر در هر یک از موضوعات درسی امکان پذیر است. مثلاً آموختن منطق را به سهولت میتوان در حین مطالعه وقایع جاری یا مسائل ریاضی و یادستور و قواعد عربی انجام داد.

علاوه بر این تعلیم و تربیت باید به میزان زیادی با حقایق زندگی که بعداً حیات دانش‌آموزان را تحت نفوذ قرار می‌دهد نزدیک داشته باشد. در نتیجه این استنتاج عمومی از امر تعلیم و تربیت چنین استنباط می‌گردد که برنامه‌درسی باید تا حد امکان کلی و متنوع بوده و راه آموزش دانش و علم بیشتر عملی باشد تا نظری.

بالاخره سیستم تعلیم و تربیتی که از این فلسفه ناشی می‌گردد به عدم تمرکز در امور اداری خواهد انجامید. دفاع و توجیه این تمایل مبتنی بر این دلیل است که تنها از طریق تکیه و اعتماد بکلیه استعدادها و تجارب افراد میتوان قدرت واقعی رهبری را در جامعه بیدار کرد و از نتایج آن بهره‌مند گردید. گذشته از آن درایت و شایستگی رهبری تنها منحصر به دارا بودن عالیترین درجات تحصیلی نخواهد بود و خواص پیچیده آن ممکن است در هر طبقه‌ای از اجتماع یافت گردد. عدم تمرکز در فعالیت‌های فرهنگی به این دلیل توصیه می‌شود که در راه انحصار و کنترل عمده دستگاه فرهنگی مانعی حاصل گردد. علت دیگری که اتخاذ سیستم غیر متمرکز را مقبول نشان می‌دهد نتایج بسیاری است که از تأثیر و انعطاف‌پذیری این سیستم فرهنگی در بر آوردن احتیاجات محلی بدست می‌آید.

در مورد خصوصیات روانی مردم ایران مشاوران ما و اربحار با اعتراف باینکه طبقه‌بندی خصائص يك ملت مخصوصاً برای ناظران خارجی کاری بس دشوار است معتقدند نمونه‌های مشترکی در کردار و رفتار افراد مشاهده می‌شود که عوامل مشترکی در پیدایش آنها مؤثر بوده است. هیأت مشاوران این نمونه‌های رفتاری را بعنوان خصوصیات کلی مردم ایران بدو دسته طبقه بندی کرده، طبقه اول را ناشی از عوامل مطلوبی دانسته‌اند که در رفتار مردم این سرزمین تأثیر کرده است. این عوامل عبارتند از:

۱ - سنن بسیار قدیم که از تمدن باستانی بر جای مانده است.

۲ - تخصص‌های فردی و فنون ظریفه ملی.

۳ - درك مظاهر زیبایی زندگی و قدرانی از آنها .

- ۴ - هوش و ذکاوت فطری برای تجسس‌های فکری و عقلی.
- طبقه دوم خصوصیات است که می‌توان آن‌ها را بصورت معایب موجود در رفتار و پندار ایرانی قلمداد نمود. این معایب بطور مجمل عبارتند از:
 - ۱ - پائین بودن میزان امانت و مسئولیت در کارهای ملی و دولتی.
 - ۲ - تمایل به مخفی ساختن خطاهای اجتماعی و فردی بسبب توجه بی اندازه به جلال و عظمت باستانی یا از طریق ارائه دلائل غیر موجه دیگری برای پوشاندن کوتاهی‌هایی که در کارها صورت می‌گیرد.
 - ۳ - تمایل بی اندازه به تحصیل حداکثر منافع در حداقل مدت.
 - ۴ - عدم اعتماد و اعتقاد به برنامه‌های طویل‌المدت و کارهایی که باید در آینده دور به نتیجه برسد.
 - ۵ - عدم تمایل به انجام دادن کارهای مداوم و کوشش با انضباط.
 - ۶ - کمبود ابتکار در افراد و اتکال بی اندازه به دولت و حکومت.
 - ۷ - اعتقاد راسخ بتأثیر قضا و قدر در زندگی و قبول بدون چون و چرای طبقه‌ای که فرد در آن قرار گرفته است.
 - ۸ - اتخاذ عجولانه شیوه‌های فرهنگی ممالک خارجی بی آنکه تغییری در آنها بدهند.

بطوریکه در بالا اشاره شد فقط ترجمه مطالب مربوط به فلسفه تعلیم و تربیت و خصوصیات روانی مردم ایران که از نظر بستگی به امر تعیین هدف فرهنگ ایران متناسب تشخیص داده شده بود در اینجا نقل گردیده است و ترجمه مفصل گزارش بعداً ضمن نشریات شورای «هدف فرهنگ ایران» منتشر خواهد شد. با توجه بنکات مندرج در خلاصه گزارش فوق ممکن است موارد زیر را برای تحلیل دقیق از فلسفه تعلیم و تربیت ایران مورد نظر قرار داد.

- ۱ - تا چه میزانی نظرات و ارزیابی مشاوران ما وراء بحار با واقعیت‌های امروز فرهنگ ایران منطبق است؟

- ۲ - آیا عوامل دیگری غیر از آنچه مشاوران ماوراء بحار ذکر نموده‌اند در پیدایش فلسفه تعلیم و تربیت ایران مؤثر می‌باشد؟
- ۳ - آیا فلسفه پیشنهادی مشاوران ماوراء بحار به پیشرفت و توسعه فرهنگ ایران کمک خواهد نمود؟
- ۴ - بچه‌صورتی میتوان از نظرات پیشنهادی مشاوران ماوراء بحار برای روشن ساختن هدفهای فرهنگ ایران استفاده نمود؟

فلسفه

و مفهوم و هدف تربیت در جهان کنونی

دکتر محمود منصور

هر راه و روش تربیتی با مفهومی از تربیت تطبیق میکند و هدفیائی که باین مفهوم محول میگردند مسلماً بوسائلی که در راه نیل بمقصود بکار برده میشوند بستگی دارند.

مفهوم تربیت تابع مفهوم زندگی است و مفهوم زندگی از «فلسفه زندگی» جدا نیست. روی این اصل است که اشاره به «فلسفه»^(۱) های بزرگی که نظریه های تربیتی از آنها سرچشمه میگیرند و یاد در چهارچوب آنها واقع میگردند و در دو قرن اخیر مدارس غرب را در محاصره خود در آورده اند (مدارسی که بدون توجه بمفاهیمی که آنها را احاطه میکنند الگوهای تعلیم و تربیت کشور ما را تشکیل میدهند...) سر آغاز بحث امروز ما قرار میگیرد.

پیروان ناتورالیسم^(۲) و پوزیتیویسم^(۳) انسان را حیوانی میدانند که بعد کمال رسیده یعنی عالیتترین گلی است که بر فراز درخت تحول جایگزین شده است نه روح او جاویدان و ابدی است و نه سر نوشتی در ماوراء الطبیعه دارد. هر چه هست و نیست در همین خاکدان است و مرگ بر این صحنه «تراژی - کمدی» پایان میبخشد.

۱- باید خاطر نشان ساخت که ارقام این سطور با رعایت اختصار بذکر این سیستم های فلسفی و اجتماعی میردازد و به ترتیب تاریخی آنها توجهی ندارد، وانگهی متذکر میشود که در یک تحلیل جامع غالب این سیستمها که تعمداً از آنها نام برده میشود متداخل و گاهی همراهند و نیز معتقد است که این فلسفه ها همسنگ نبوده در یک ردیف قرار نمیگیرند.

۲ - نظریه طبیعیون مبتنی بر تحول و تطور و تکوین (Transformisme)

۳ - Positivisme یا فلسفه تحقیق.

بنابر این هدف تربیت که عبارتست از تأمین سعادت یا زیستن در بهترین شرایط در همین عالم سفلی تجلی میکند.

طبیعی است که در برابر چنین فلسفه‌ای میتوان همانند **اروپا** و **سپنسر** مسأله تکامل را بمنزله يك فرضیه علمی پذیرفت ولی قبول این نکته آنچه را که در ذهن روحانی و ماوراءالطبیعه‌ای است لزوماً نفی نمیکند. و اگر **اگوست کنت** فقط آنچه را که از حواس ناشی میشود میپذیرد و قانون حالات سه گانه تحول بشریت وی حائز اهمیت است معذالك توجیه تحول نفسانیات در هر فرد بر اساس قانون تحول بشریت مورد قبول روانشناسان امروزی خاصه آنهایی که در زمینه «روانشناسی ارتقائی»^(۱) مطالعه و تجربه کرده‌اند نیست.

از لحاظ راسیونالیسم^(۲) و سیانتیسم^(۳) انسان قبل از هر چیز يك مغز متفکر و يك ماشین تعقل است همه چیز توجیه پذیر و نشان دهنده‌ی است و با گذشت زمان آنچه تا کنون بصورت لاینحل و مرموز باقی مانده است حل خواهد شد علم اهرمی است که دنیا بردوش آن استوار خواهد گردید.

هدف تربیت از چنین دید گاهی جز ترویج و گسترش ایمان بآینده علمی جهان چیز دیگری نیست. بدیهی است که هیچکس تردیدی ندارد که علم آلت و ابزار گران بها و عقل وسیله بدیع و ظفر بخش شناسائی است ولی آیا علم به تنهایی پاسخگوی تمام خواسته‌های بشر است؟ شمه‌نری، تفکر فلسفی، علقه میان افراد بشر، دوستی و عشق بکشف حقایقی نائل میگردند که علم هرگز آنها را در تصرف خود نخواهد آورد، چه علم تنها حتی خطرناك است. رابله^(۴) حق داشت که میگفت «علم اگر بر وجدان متکی نباشد چیزی جز نابودی روح نیست» اگر علم زیستن با رعایت بهداشت را نافراده میآموزد و وسائل موجودیت افراد متنوع میسازد ولی در عوض شرایط خفقان و مرك را نیز فراهم میآورد. وانگهی علم چگونه امور را آنطور که هستند نشان میدهد و نه آنگونه که باید باشند. توجه

به شق اخير تابع يك نوع اخلاق و ايمان و يا عبارت ديگر تابع يك نوع فلسفه است .

برگسن ميگفت اين دنياي فني ما اين جسم و تن ما كه بيش از حد گسترش يافته است نيازمند يك روح الحاقى است.

انديويدواليسم^(۱) يا ليبراليسم^(۲) معرف دوران و دنياي تازه ترى هستند . در واقع دوران معاصر را ميتوان بدو دوره بزرگ تقسيم كرد : دوره انديويدواليسم و ليبراليسم و دوره سوسياليسم و مسائل اجتماعى .

ازلحاظ ليبراليسم انسان بايد گلليم خود را از آب بيرون بكشد . هر كس بايد بدنبال منافع خود گام بردارد و كويا اين خودخواهى نه تنها براى اجتماع زيانبخش نيست بلكه نافع است . واگر با وسعت نظر بمجموعه منافع خصوصى و شخصى افراد بشگرريم مي بينيم كه اين منافع موزون و همراه ميشوند و بهبود عمومى را فراهم ميآورند . نفع شخصى محور ترقى و ابتكار و هوشمندی است و در آخرين تحليل همه از آن بهره مند ميگردند . اين فلسفه در تمام شئون زندگى دنياي غربى قرن نوزدهم در سياست و در اقتصاد در هنر و ادبيات و نيز در آموزش و پرورش رخنه كرده منعكس شده است .

ليبراليسم با معانى مختلف و بدرجات متفاوت ظهور كرده است و يكى از بزرگترين مشخصات تمدن بورژوازي است تمدنيكه بمسائل اجتماعى پيگير و عاجل توجه نداشته و يا نخواسته است توجه داشته باشد ، مسائليكه بر اثر صنعتى شدن روزافزون دنيا مطرح شده اند . ليبراليسم نا آگاهانه گهواره جنبان سوسياليسم بوده است .

بعكس در زمينه سوسياليسم و كمونيسم انسان يك اتم اجتماعى است ، زندگى او بوسيله اجتماع و براى اجتماع است دوركيم^(۳) و لوى برون^(۴) معتقدند كه هدف تربيت « ساختن و پرداختن انسان اجتماعى » است . و ازلحاظ جان ديونى تربيت عهده دار وظيفه اى اجتماعى است و هيچ نوع هدف اخلاقى در پيش ندارد . اينطور بنظر

۱- Individualisme = مذهب افراد ۲- Libéralisme = مسلك آزادى طلبى

۳- Lévy-brühl

۴- Durkheim

میرسد که کمونیسم منتجاً منطقی این د کترین هاست . اما تمام سوسیالیستها باین جریان نمیپیوندند .

طبیعی است که انسان موجودی اجتماعی است اما در عین حال بیش از این است چه علاوه بر آنکه موجودی اجتماعی است فردی است که سر نوشتی مخصوص بخود دارد .

فرد فقط در اجتماع کاملاً شکفته میشود ولی اجتماع نیز بنوبه خود بکمک شخصیت‌های غنی وقادر و سازنده ترقی میکند . بین فرد و اجتماع مبادله‌ای پیگیر و دائمی و همزیستی باریکی وجود دارد که ماحصل آن استغناء و سرشاری دوجانبه است .

از نقطه نظر ناسیونالیسم^(۱) و اتاتیسم^(۲) از لحاظ فیخته^(۳) وهگل^(۴) و پیروان ایشان ، ملت یا دولت بر همه چیز مقدم است روح جهان در یک دولت و یا در یک مرد سیاسی حلول میکند. گروهی بر این پایه تا پرستش دولت پیش میروند و بالنتیجه خواستار تربیت بدست دولت و برای دولتند.

در اینجا است که فاشیسم نازیسم و کمونیسم بیکدیگر میپیوندند و طرفداران انحصار تعلیمات بآنها ملحق میشوند .

همه میدانند که عشق وطن امری طبیعی است ولی چنین عشقی باید بدو با احترام بوجود فرد که ارزشی عالی و برتر است آمیخته باشد ضمناً در این گیرودار ارزش وطن دیگران دچار تزلزل نگردد . چه هر قومی در پیشرفت تمدن سهیم است و دنیای جدید بیش از پیش در حکم واحدی است که تمام میهن‌ها اجزای آنرا تشکیل میدهند.

بالاخره پسیکولوژیسم^(۵) یا توجیه و تبیین انسان و مسائل انسانی و فی الجمله تربیت بر اساس معارفی که روان شناسی فراهم آورده و می‌آورد طرفداران فراوانی دارد. پاره‌ای از مریدان بزرگ و مسئولان تعلیمات، چنین می‌پندارند که در تعیین راه میتوان

۱- Nationalisme مذهب اصالت ملت ۲- Etatisme مذهب اصالت دولت

۳- Fichte ۴- Hegel ۵- Psychologisme مذهب اصالت روانشناسی

در قلمرو روانشناسی باقی ماند چه کافی است که انسانها خاصه کودکان و نوجوانان را بشناسیم تا بتوانیم آنانرا تربیت کنیم .

هیچکس تردیدی ندارد که روانشناسی یکی از پی های اساسی تربیت را تشکیل میدهد ولی روانشناسی به تنهایی نمیتواند بارتربیت رابدوش بکشد. چه همواره این سؤال مطرح است که افراد را بچه منظور و برای چه هدفی باید تربیت کرد؟ پیروان مذهب روانشناسی خواهند گفت که افراد را تربیت میکنند تا شخصیت آنان شکفته گردد! مابدون آنکه بر این نکته اعتراض کنیم مجدداً سؤال میکنیم که در شکفته ساختن شخصیت باید بر چه هدفی متکی بود؟ زیرا اگر هیچ چیز پیش پا یا چشم انسان نباشد و بعبارت دیگرانسان در خلاء و تجرد و بی تفاوتی معلق گردد، شخصیت او هرگز شکفته نمیشود. انسان وقتی بخوبی رشد و گسترش مییابد که به تعهدی شخصی و یا اجتماعی طبیعی و یا فوق طبیعی خود خواهانه یا سخاوتمندانه پای بند باشد، انسان وقتی ارتقاء می یابد که بارزشهائی بگراید.

در تعیین عاملهای سلوك و رفتار يك فرد شاید بتوان باین نتیجه رسید که انسان عمیقاً آگاهانه یا نا آگاهانه اینطور احساس میکند که برای دیگران وجود دارد و میخواهد که این موجودیت وی از نظر دیگران واجد معنائی باشد. ولی باید از خود پرسید که این خواسته ها چگونه در فرد ایجاد میشوند ؟ باتوجه باین نکته است که باید اعتراف کرد که روانشناسی در عین حال که وسیله ای لازم و غیر قابل احتراز است معذک نمیتواند به تنهایی هدف تربیت را تعیین کند و از اینجاست که باید معتقد بود که علی رغم بسیاری از نظریه پردازان تربیت و همراه با پاره ای از مربیان که افق فکری آنها وسیعتر است لازم است در زمینه تعیین هدفهای تربیت از نظرات علم اجتماعی خاصه وقتی که کلیت امر مطرح است بدون اعتقاد باصالت محض جامعه شناسی^(۱) استفاده کرد منتهی روانشناسی را نباید فقط و فقط وسیله نیل به هدفها دانست بلکه بمنزله منطق تعیین و تطبیق هدفها قلمداد کرد.

خلاصه آنکه روانشناسی لازم و ضروری است ولی فلسفه زندگی نیست و نمیتوان

فقط بكمك آن تمام مسائل بزرگ را حل كرد همانطور كه جامعه شناسی به تنهایی قادر بحل کلیه مسائل نیست .

فلسفه زندگی يك مربی بر افكار روانشناسی ای وی وهمچنین بر شناختی كه از روشهای تعلیم دارد مقدم است چه دانستن فنون تربیتی مهم است ولی دانستن هدف از بكار بستن این فنون بی نهایت مهمتر است.

تربیت نیازمند فلسفه ایست كه در وهله نخست با موجودیت جسمانی و روانی و اجتماعی^(۱) فرد وفق دهد بی آنكه منحصرأ از طبیعت (اكتسابی یا غیراكتسابی) وی پیروی كند در وهله دوم این فلسفه باید فلسفه ای باشد كه در واقع تمام معلومات پراكنده کلیه علوم را كه در زمینه تربیت بكار میروند بهم ارتباط دهد و وحدت آنها را تضمین كند غایت چنین فلسفه ای این است كه متدرجأ بكودكان و سپس به نوجوانان بفهماند كه چگونه باید بار بیایند و چه نقشی در زندگی میتوانند و می باید ایفا كنند .

« در اینجا این مسائل مطرح میشوند كه:

هدف تربیت منحصرأ شكفته ساختن و گسترش دادن تمایلات موجود در طبیعت فرد نیست. ما اگر معتقد باشیم كه رشد و گسترش ذهنی فرد تابع سه عامل رشد و رسیدگی عصبی و اندامی، تجربه محیط جسمانی و تجربه محیط اجتماعی است میتوانیم قبول كنیم كه بمقدار معتنا بهی من غیر مستقیم در تعیین جهت و هدف وی مؤثر خواهیم بود. پس با توجه به جنبه اكتسابی طبیعت فرد میتوان بیک معنی قدم از «طبیعت» وی فراتر گذارد و از مخرای این جنبه خارجی دستگاه نفسانی وی هدفی را كه كسب كرده است وی میتواند كسب كند هدف تربیت وی قرار داد.

ولی کلیه این هدفهای اكتسابی در جامعه نیستند و تربیت در حقیقت چیزی بالاتر از اجتماعی ساختن فرد است حتی اگر مجبور باشیم كه تربیت فرد را با اجتماعی ساختن وی شروع نمائیم معذلك نباید تصور كنیم كه با چنین عملی به هدف تربیت تحقق بخشیده ایم. چه اجتماعی ساختن در حكم روشی است كه ما بكار میبریم تا فرد

را از حصار غریزه‌های وی آزاد سازیم و وی را در حلقه خواسته‌های عمدی درآوریم در زمینه تربیت اجتماع در حکم ماده‌ایست که خارج از فرد است و دور از آن چیزی است که عمقاً در فرد وجود دارد.

پس اجتماع و طبیعت فرد در حکم مواد و افرازهائی هستند که مثل هر ماده و هر افزای محدودیت و مقاومت از خود نشان می‌دهند.

انسان از طبیعت از تن و از تمایلات خود از اجتماع از نهاد های اجتماع از عادات و سنن اجتماع استفاده میکند تا آن چیزی بشود که خواست اوست.

طبیعی است که وقتی بهترین بهره‌عاید یک انسان میشود که افزای طبیعی او در بهترین شرائط باشد و با افزای اجتماعی بدرستی سازش یابد. ولی از طرف دیگر باید بر مقاومتی که این افرازه‌ها نشان می‌دهند غلبه کرد و در عین حال حصار محدودیت این افزاها را درهم شکست بعبارت دیگر باید طبیعت و اجتماع نقش وسیله را ایفاء کنند و هر یک پا از مرتبه خود بالاتر نگذارند.

هنگامی در این زمینه تعادل و توازن برقرار می‌گردد که این افزاها تابع هدفی قرار گیرند که در وجدان جایگزین شده‌اند و زمانی این تعادل دوام می‌یابد که هدفها با افزاها همواره تطبیق یافته باشند.

بنابر این «فلسفه تربیت» در درجه اول فلسفه انسان است. و این فلسفه بشری می‌تواند مؤثر افتد که موجودیت یک انسان را سازمان و وحدت ببخشد. و در برابر نیروهائی که او را بجوانب متضاد میکشاند از وی دفاع کند در برابر خطر تفرق و پراکندگی فکر و تنزل اراده و یرامحافظت نماید و خلاصه فرد را بصورت وجدانی در آورد که واجداستقلال و خودسازی است، خود سازی و استقلالی که لازمه تسلط بر نفس، تسلط بر اشیاء و بطور کلی تسلط بر محیط جسمانی و اجتماعی است.

از این مفاهیم بخوبی بر می‌آید که بین تربیت و «تعبیه رفتار» در فرد فرق بسیار است چه چنین عملی که در حقیقت بکمک طرحهای حسی و حرکتی و یادگیری و ذهنی محدود و بازتابهای مشروط حاصل میشود. جنبه تصنعی و خارجی دارد و فقط در پاره‌ای از شرایط میتواند منافع ابتدائی فرد را تأمین کند.

شاید دنیای فنی ما ایجاب میکند که آگاهانه یا نا آگاهانه مفهوم واقعی تربیت را که هر بار با پیشرفت تمدن و صنعت پیچیده تر و مشکل تر و سنگین تر و تحقق ناپذیر تر بنظر می رسد از ذهن خود دور کنیم و فقط بمفاهیمی شبیه « اجتماعی ساختن فرد » که جنبه خشک و خارجی دارد متوسل شویم و تحت این لفافه افراد را به کنفورمیسم یا انطباق پی چون و چرا با محیط و تبعیت از دیگران دعوت کنیم و در نتیجه « تربیت افراد در خدمت دیگران » را بکرسی بنشانیم.

و حال آنکه گفتیم علی رغم میل و فکر پاره ای از جامعه شناسان اجتماعی ساختن مقصد اولیه مقصد مستقیم و بلافاصله تربیت نیست و فقط بشرطی مورد قبول است و از حدود وسیله تجاوز میکند که اجتماعاتی که فرد در آنها شرکت میکند (اعم از خانواده ها، ملت ها، دولت ها، حرفه ها، مجامع فرهنگی....) مبین اراده و همبستگی بین افراد باشند بقسمی که هر يك از آنها بدرجات مختلف با اصطلاح جمهوری وجدانها را تدارك بینند.

اگر ما همراه با تحقیقات روان شناسی ای بپذیریم که:

- اولاً وحدت شخص امری اولیه است یعنی فرد در طول تمام مراحل تحول خود تشکیل واحدی رامیدهد و نیز هر مرحله از مراحل رشد وی در حکم مجموعه تفکیک ناپذیری است که تجزیه آن بفقراتی چند امکان پذیر نیست ،

- ثانیاً تحول فرد خواه در زمینه حرکات و خواه در زمینه ادراک و هوش و انفعالات همواره جهت معینی دارد و با کل نامشخصی که در آن تظاهرات فاعلی و عینی درهم آمیخته اند شروع می شود و سپس بتدریج جنبه های متفاوت بخود میگیرد و یا آنکه با جزائی تقسیم میشود تا از نو با ساختمان جدیدی سازمان یابد،

- ثالثاً نقش محیط و نقش رشد و رسیدگی عصبی و اندامی در گسترش نفسانیات مبتنی بر تداخل و همبستگی عوامل خارجی و داخلی است یعنی ارگانیکسم تمام وظائف موجود را بجانب رشد و رسیدگی هدایت میکند ولی محیط است که باید آنرا برانگیزد و برای عمل و وظیفه ارگانیکسم موقعیت تمرین و تظاهر فراهم آورد زیرا هیچ

عمل یا وظیفه‌ای در بدوامر با محیط تطبیق پذیر نیست و باید بتدریج راه سازش را بیابد.

آنوقت است که میتوانیم و حق داریم بگوئیم که تربیت کمکی است که ما بانسانی که در حال رشد است مینمائیم تا سازش وی را با محیط، محیطی که تعادل اعمال فرد تابع آنست تسریع نمائیم این محیط در بدوامر محیط جسمانی است محیطی است که فرد بر اساس مبادلات بدنی که بقای وی را تأمین میکنند آنرا تحلیل میکند و خود را بر آن تطبیق میدهد. سپس این محیط، محیط اجتماعی است که فرد تعادل خود را با آن برقرار میسازد بدین ترتیب که در تجسمات گروهی نظری عملی زیبایی شناسی‌ای شرکت میکند. این محیط اجتماعی یا عینی است و در اینصورت محیط فنون عمل و عادات معمولی است و یا انتزاعی است و در صورت اخیر محیط ایده‌ئولوژی‌ها سنن و خواسته‌هاست و یا بالاخره این محیط، محیط اجتماعی مسیر یا گذرگاه تمدن است و در نتیجه محیط تجسمات عالی و ارزش‌هاست.

شخص در مبادله با محیط و طی مراحل مختلف موجودیت خود را بمنزله یک انسان بنامیکند این بنابدست خود فرد ساخته میشود و تربیت نمیتواند چنانشینوی گردد. فقط میتوان گفت که تربیت با فرد همکاری میکند و در این تعاون برتری مربی بر مربی یا تربیت‌شونده آنست که مربی بر هدف و غایت آگاه است در حالیکه مربی ناآگاهانه خواستار همان هدف و همان غایت است.

مربی روابط خود را با محیط به تعادل رسانده و فنون عمل و عادات معمولی و ارزشهای فرهنگی و روحانی را از لحاظ خود تمامیت بخشیده در اینصورت مربی در نظر مربی بصورت مدل و یا الگوی قابل تقلیدی جلوه میکند. سازش با محیط توسط این تقلید از الگو صورت میپذیرد. و انسان معمولاً بعلمت وجود چنین الگویی است که احساس میکند اجباراً باید رشد و گسترش خود را به نهایت برساند و علاوه بر این نقطه امکانات خود گام بردارد.

پس اگر تربیت بمنزله تعاون است و باید فرد در هر حال و از جنبه‌های مختلف و متفاوت یاری کرد باید توجه داشت که در این تعاون:

۱- رشد و رسیدگی مخصوص فرد باید همواره مورد توجه باشد. یعنی در درجه اول باید جنبه علم الحیاتی موجود را در نظر گرفت و ویرا یاری کرد تا رشد و رسیدگی اندام خود را تحقق بخشد و ظرفیت سازش با تمام وظائف را در خود بوجود آورد. در دوره کودکی و در دوره نوجوانی بدن وسیله مستقیم انجام وظائف ذهنی یادگیری فن و حرفه و اجتماعی شدن بدرجات مختلف است. رشد و رسیدگی مخصوص فرد متضمن این نکته است که قدرت سازش فرد تقلیل نمییابد بلکه بعکس قابل گسترش و توسعه است.

۲- اجتماعی ساختن و واجد حرفه کردن افراد باید بعنوان يك اصل تربیتی مورد قبول باشد. عبارت دیگر باید فرد را یاری کرد تا بكمك اعمال و عادات جاری در اجتماع خود را بنوعی در آورد که با محیطی که باید در آن زندگی کند سازگار باشد.

بدیهی است که از بدو تولد محیط در فرد رسوخ میکند ولی رابطه‌ای که يك فرد در ابتدا بانوع زندگی محیط خود دارد رابطه‌ای سطحی و مکانیکی است و وقتی تربیت بمعنای دقیق آن مداخله میکند این عادات مستقر در فرد را تحکیم و تصریح کرده بین آنها هم آهنگی ایجاد مینماید.

این اجتماعی کردن وقتی بحد کمال میرسد که فرد برای انجام وظیفه معینی در اجتماع آماده شده باشد. پس حرفه‌ای کردن فرد مکمل اجتماعی ساختن اوست. حتی پاره‌ای معتقدند که عالمتربین تعبیر اجتماعی ساختن همین تفویض فن و حرفه به فرد است.

ولی نباید فراموش کرد که در این زمینه تربیت باید افراد را طوری بار آورد که بتوانند بایک زندگی در حال جنبش و تغییر سازش یابند و در بجهت امکانات آنها بروی تغییراتی که بر اثر پیشرفت فنون در شرایط زندگی انسانی پدید می‌آید گشاده باشد.

۳- فرد را باید متمدن کرد. یعنی ویرا یاری کرد تا بکشف ارزشهای انسانی نائل آید این ارزشها در ثروتهای فرهنگی نهفته‌اند تمام تمدنهای جزئی در بوجود

آوردن «تمدن کل» سهیم اند. این تمدن معرف نبوغ بشریت در طول زمان است اعتقاد و ایمانی که نسبت باین تمدن جهانی در فرد بوجود میآید در حکم استحاله اجتماعی ساختن به متمدن ساختن است.

وونت^(۱) در این مورد میگوید آنچه‌ی که اقوام ابتدائی^(۲) را از اقوام پیشرفته و تحول یافته و با فرهنگ^(۳) متمایز میسازد اینست که اقوام اخیر ایمان دارند که مبین نوعی از بشریت اند و معمولاً نوع برتر آن (در واقع باید قدم دیگری در این راه برداشته شود تا این اقوام معتقد شوند که نبوغ بشریت ممکن است بشکلهای مختلفی بروز کند که غالباً عادل همدیگر باشند و نیز معتقد شوند که این سرمایه‌ها و ثروتها در دسترس همه قرار میگیرند و هیچ قومی دارنده منحصر بفرد ارزشها نیست و انگهی این ارزشها مطلق نیستند). ایمان یک قوم به برتری خود نسبت با اقوام دیگر و اعتقادهائی که معرف نبوغ بشریت است قابل مقایسه با مسأله «تقوید روانی»^(۴) در کودك است و میتوان آنرا حاصل «تقوید اجتماعی»^(۵) دانست، یعنی همانطور که کودك در هر دوره از رشد خود ابتدا همه چیز را ناآگاهانه مقید به نفس میسازد و بین نقطه نظر شخصی و فاعلی خود و نقطه نظر دیگری فرقی قائل نیست و دنیای خارج را از دریچه چشم خود می‌نگرد همانطور هم افراد یک اجتماع دید مخصوص اجتماع خود را صادق و عینی می‌پندارند.

ولی همانطور که تقوید روانی علی‌الظاهر منفی بنظر میرسد ولی در حقیقت نشانه رشد و تحول است تقوید اجتماعی نیز نشانه یک اجتماع نسبتاً پیشرفته است.

۴- توجه به تفرد و یافردی ساختن در حکم جبران اصول قبلی است یعنی این بار تربیت بدون آنکه با اصول قبلی متضاد باشد باید فرد را یاری کند تا خود را بازشناسد باز یابد و در گیردار رشد یافتن و اجتماعی شدن و فرا گرفتن فن و حرفه و متمدن گردیدن خود را از خطر تفرقه و تجزیه‌رهای بخشد چه فرد نه تنها تألیفی از این فرآورده‌هاست بلکه علاوه بر اینها سعی میکند و اراده خود را بکار می‌اندازد تا تمام این معلومات را در خود تحلیل کند و بر آنها تسلط یابد.

تربیت بوجود آورنده این «فردیت» نیست بلکه با احترامی که باین فردیت میگذارد تشکّل و اثبات آنرا آسان میسازد.

اگر مسأله فردیت مورد توجه نباشد و ما جنبه رشد بدنی فرد و اجتماعی ساختن و متمدن کردن ویرا به نهایت برسانیم مثل اینست که خواسته باشیم فقط يك بدن و یا فقط عضو يك گروه و یا بالاخره فقط امانت دار فرهنگ باشد.

آنچه مهم است اینست که يك فرد بتواند از لابلای فرهنگ و شغل و حتی تن خویش فردیت عمیق خود را باز یابد و لباس تربیت خود را بر حسب اندازه خویش بدوزد.

۵ - جنبه روحانی ساختن فرد باید یکی از اصول مهم تربیت قرار گیرد •

مقصود اینست که در فرد این حس بوجود آید که باید بر پایه خواسته های اساسی خویش موجودیت خود را تحقق بخشد. جنبه معنوی عمیق ترین جنبه ایست که در انسان وجود دارد و بوسیله آنست که همبستگی بین افراد و تجمع آنان صورت می پذیرد. در واقع اصول قبلی بر پایه این اصل و از لحاظ مناسبتی که باین اصل دارند معنای حقیقی خود را در بر میگیرند چه تألیف و ترکیب جنبه های بدنی اجتماعی و فرهنگی و فردی در زمینه ارزشهایی که با قوانین اساسی فکر مطابقت میکنند در حکم ارتقاء یافتن بمقامی است که فرد در آن پایه میتواند بینش خود را در برابر شکل های مختلف زندگی تعیین کند آنها را بفهمد و آنها را شرکت نماید و از آنها متأثر گردد.

پیداست که تمام اصولی که بیان شد تشکیل يك کلیت یا يك سیستم را میدهند و نباید هیچگاه از یکدیگر جدا گردند: باید تن فرد را پرورش داد تا بتوان ویرا اجتماعی ساخت باید ویرا اجتماعی ساخت تا متمدن گردانند باید فرد را متمدن یا صاحب فرهنگ ساخت تا فردیت خود را بنا کند و بالاخره بر این پایه ویرا بعالیترین اشکال معنویت سوق داد.

پس تربیت واقعی باید تألیفی و ارتقائی باشد کوشش در راه تألیف و اراده

در راه ترقی ساخته و پرداخته فرد و قانون رشد و گسترش اوست. خلاصه آنکه موضوع فرهنگ يك انسان متکی بر سه زمینه حقیقت جسمانی و اجتماعی و روحانی است.

و همانطور که این حقایق در طبیعت از یکدیگر جدا نیستند در تربیت نیز نباید از یکدیگر جدا باشند چه علم بر حقیقت جسمانی معرفت حاصل میکند و همین حقیقت جسمانی در دستگاه تجسمات گروهی قرار میگیرد و در نتیجه عنصر اساسی حقیقت اجتماعی قلمداد میشود. حقایق روحانی نیز بنوبه خود در مجموعه این تجسمات جایگزین میشوند و یا آنکه بصورت آثاری، هنری، ادبی، مذهبی و فلسفی در میآیند که از این لحاظ نیز در شمار پدیده های تمدن هستند. ارتباط این سه جنبه این نکته را مبرهن میسازد که تربیت فرد باید خواه ناخواه با اجتماعی کردن وی شروع گردد. فرد در راز اجتماع نیز بدون شك با محیط سازش مییابد ولی این سازش بدون شبهه در مرحله حیوانی خود باقی میماند چه نمیتوان تصور کرد که يك فرد بدون وسائل ذهنی موجود در اجتماع و سائلی که طی قرون بصورت علم و فن ساخته و پرداخته شده اند میتواند از مرحله فعالیت حسی و حرکتی تجاوز کند.

فرد برای آنکه در اجتماع انضمام یابد باید به تجارب متراکم و متشکلی و اجتماعی شده ای که بصورت تجسمات گروهی در آمده اند و بر مبنای نشانه ها و قراردادهای متکی هستند متوسل شود و معنی و بکار بردن آنها را فرا گیرد.

روی این اصل است که یاد گرفتن زبان خواندن و نوشتن حساب و نقاشی ترکیب و تألیف اشیاء اولین مرحله اجتماعی کردن فکر کودک را تشکیل میدهند. بدیهی است که تربیت باید در این راه رغبت های ذهنی کودک را مراعات نماید و بر اساس این تحول رغبت و تبدیل رغبت های دور به رغبت های نزدیک اکتساب این لوازم ضروری را تسهیل کند.

از این پس تربیت باید بکمک این وسائل اولیه غذای ذهنی مورد احتیاج فرد را تهیه و تدارك ببندد و به تحول وی کمک کند و آنرا در حدود امکان سریع سازد.

بدیهی است که این برنامه تربیت یا تعاون را میتوان با توجه به مراحل رشد و گسترش ذهنی انسان طی چند مرحله بانجام رسانید. در هر صورت کمال مطلوب آنست که چنین برنامه ای در مورد تمام افراد يك اجتماع بصورت کامل تحقق پذیرد.

ما بدون قید و شرط معتقدیم که لازم است تمام افرادی که در يك اجتماع بزرگسال میشوند از لحاظ موجودیت اجتماعی یکسان باشند یعنی نتیجهٔ بتوانند همدیگر را بفهمند و در آنها این حس بوجود آید که يك گروه انسانی و بيك نوع تمدن تعلق دارند.

ولی مسئله‌ای که در هر حال و در هر اجتماعی مطرح است اینست که نمیتوان تمام افراد يك اجتماع را طبق يك برنامه تفصیلی تربیت کرد و روی این اصل است که هر دستگاه تربیتی در هر نظام اجتماعی ناچار است که در این برنامه تعاون برش‌هایی پیش‌بینی کند و ترازهایی در نظر بگیرد.

منتهی يك دستگاه منعطف و مترقی باید باین امر توجه کند که هر ترازى باید بصورت سیستم جامع و کاملی با افراد عرضه شود بطوریکه با رسیدن بهر تراز فرهنگی فرد بتواند در صورت ترك کردن محیط تربیتی نه تنها با محیط مخصوص خود سازش یابد بلکه در محیط‌های گوناگون نیز نفوذ کند.

پارهای از منابع مهم این مطالعه

۱- پیشرفت مدارس - دوتران - ترجمه دکتر منصور . صفی علیشاه .

تهران ۱۳۳۶

۲- مسئله هدایت شاگردان مدارس - کال - ترجمه دکتر منصور ابن سینا

تهران ۱۳۳۹

۳- Piaget. j. Introduction à l'épistémologie génétique Tome III
P U.F. 1950

۴- Wallon. H. L'évolution Psychologique Collin. Paris. 1950

۵- Hubert. R. Traité de Pédagogie générale
P.U.F 1959

۶- Derivière. R. Les quatres phases du choix
Professionnel. T. H. paris 1953

۷- Gal. R. Histoire de l'éducation
P. U. F. 1958

۸- Foster. Ch R. Guidance For Today's Schools
Ginn and Company. 1957

مجموعه در باره

مبانی تعلیم و تربیت ایران در نظام ارزشها

از یادداشتهای شاهپور راسخ

تعاریف تعلیم و تربیت را بدو دسته میتوان تقسیم کرد: گروه روانشناسان بر آنند که تربیت عبارتست از ایجاد تغییرات مطلوب در جسم و جان آدمی و مرادشان از تغییرات مطلوب رشد کامل نیروهای وجود و استعداد های نهاد انسانی بوجهی متوازن و مناسب است.

جامعه‌شناسان میگویند: کار اصلی تربیت اینست که موجود فردی را انسان اجتماعی کند و او را مظهری از ارزشها و فرهنگ آن جامعه سازد و از طریق فرد، هدفها و منظورهای اجتماعی را تحقق بخشد. هر جامعه‌ای تصور خاصی از انسان شایسته عضویت خویش دارد و از راه تربیت میکوشد که افراد را طبق آن الگو درست کند از اینرو تربیت را با مذهب و اخلاق و قانون و مانند آن «نیروهای کنترل اجتماعی» خوانده‌اند. همچنین بیاری تربیت است که ارزشها - قواعد - رسوم و آداب - دلالات و علائم اجتماعی، بالجمله عناصری که فرهنگ و یا تمدن را تشکیل میدهند از نسلی به نسل منتقل میشود و به مرور زمان تکامل مییابد یا تجدید میپذیرد. روانشناسان هنگامیکه از تغییرات مطلوب در نفس آدمی سخن میگویند باید باین مطلب توجه نمایند که مطلوبیت تغییرات در هر جامعه‌ای فرق میکند و تنه ا مقیاسهای فرهنگی و اجتماعی است که آنچه را مطلوب است از هدفهای نامطلوب متمایز میدارد.

تربیت را با تعلیم که آموختن و یاد دادن حقایق و تنها جزئی یا جنبه‌ای از تربیت است نباید اشتباه کرد همچنین اصطلاح «فرهنگ» را که اخیراً در زبان فارسی گاهی معادل «تعلیم و تربیت» یا «دستگاه تعلیم و تربیت» بکار میرود نباید با تربیت بهم آمیخت «فرهنگ» در زبان جامعه‌شناسان مجموعه دانسته‌ها و آموخته‌ها اعم از مکاتبات علمی و اوهام و خرافات و سنت‌ها و قواعد و رسوم و مانند آن اطلاق میشود.

نظام تعلیم و تربیت بنا بر تعریف جامعه‌شناسان وسیله‌ای بمنظور تقل و تجدید فرهنگ است و این وسیله از اینراه مؤثر می‌گردد که از فردی «شبه حیوان» انسانی اجتماعی یعنی مظهر فرهنگ قوم می‌سازد و بقول ابراهیم کاردینر^(۱) شخصیتی اساسی (یعنی مشترک میان کلیه اعضای جامعه) بوجود می‌آورد که نماینده ارزشها، قواعد، احساسات، اندیشه‌ها و رفتارهای مطلوب آن جامعه است.

بزعم جامعه‌شناسان، تربیت می‌خواهد درون هر فردی فرهنگ جامعه را از نو بنا کند. در میان عناصر یک فرهنگ اجتماعی را تشکیل میدهد ارزشها از همه مهمتر است. جامعه‌ای که بزور مندی و پهلوانی و جنگجویی ارزش میدهد فرد را چنان تربیت میکند که مرد میدان باشد بعکس جامعه‌ای که مقاصد عمرانی دارد انسان را برای تحقق آن پرورش میدهد. جامعه مذهبی ارزشهای قدسی یا اخلاقی اهمیت میدهد و قس علیهذا.

برای اینکه تعلیم و تربیت ایران هدف آنرا درست بشناسیم باید فرهنگ و خصوصاً ارزشهای اساسی این جامعه را درک کنیم زیرا هدف تعلیم و تربیت جز این نخواهد بود که هر فرد تازه‌ای را بر طبق آن الگوی فرهنگی پرورده انسانی شایسته این جامعه تحویل دهد کار ما در این مطالعه منحصر به تحلیل ارزشهایی است که بنیاد فرهنگ ایران را می‌سازد و در نظام تعلیم و تربیت ماتجلی کرده فلسفه و غایت آنرا تشکیل میدهد و در ضمن می‌خواهیم معلوم بداریم که این ارزشها از کجاسرچشمه گرفته‌اند و چه عوامل تاریخی و اجتماعی پدید آورنده آنها هستند و پنهان نمیداریم که در پایان، می‌خواهیم بحران کنونی تعلیم و تربیت ایران را مربوط به بحران نظام ارزشها در جامعه خود کنیم و روشن گردانیم که اگر مشکلی هست ریشه‌های عمیق دارد و چاره‌های سطحی برای اصلاح فرهنگ این مملکت بجائی نمیرسد.

برای اینکه فرهنگ ایران و ارزشهای اساسی آنرا تحلیل کنیم خوب است نمونه تحقیقی را که فلورانس کلوکن^(۲) بکار برده در اینجا تطبیق کنیم. بگفته این بانوی مردم‌شناس معاصر، هر جامعه‌ای یک رشته ارزشهای اساسی

دارد که عام است و همه فعالیت‌ها و رفتارهای اعضای جامعه را تنظیم می‌کند و بر آن جمله تأثیر می‌گذارد. نویسنده نامبرده پنج موضوع را محور این تمایلات اساسی مربوط به ارزش‌ها دانسته است:

موضوع نخستین طبیعت یا ذات انسان است بعضی فرهنگ‌ها بر این اعتقاد فلسفی استوار هستند که آدمی بالفطره شری‌است و ذات بشر به شر آمیخته شده. چنین اعتقادی در جنبه‌های مختلف آن فرهنگ و خصوصاً نظام تعلیم و تربیتش منعکس می‌شود مثلاً جامعه‌ای که ضرب و شتم کودکان را پذیرفته است یا بجای «اصل بر ائت» باصل مخالف قائل است - که همه کس مقصر است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود - این نوع جهت‌گیری فلسفی دارد.

موضوع دوم رابطه انسان با طبیعت است. بعضی فرهنگ‌ها منجمله در جوامع ابتدائی بر آنند که انسان اسیر و برده طبیعت است. فرهنگ‌های فنی مهالك پیشرفته صنعتی عقیده‌ای معکوس دارند و انسان را حاکم بر طبیعت می‌شمرند. موضوع سوم که ارزش‌های جامعه گرد آن ساخته می‌شود مسأله زمان است. ممکنست تکیه يك فرهنگ بر زمان گذشته باشد مانند فرهنگی که اساسش بر سنت‌های قدیم استوار است یا بیشتر بر زمان حاضر یا زمان آینده متکی باشد. آنکه بفردا اندیشناك است عقیده دارد که زمان دائماً دستخوش تغییرات است و ممکنست هر روز امری تازه روی دهد بی‌جهت نیست که در مهالك مترقی غرب مردمان دائماً وقت و ساعت می‌پرسند و همواره نگران گذشت زمان هستند.

موضوع چهارم در هر فرهنگی دیدی فلسفی است که درباره روابط افراد جامعه با یکدیگر وجود دارد در بعضی جوامع رابطه عمودی غالب است و مثلاً باصل و نسب اهمیت مخصوص می‌دهند و متقدمان و نیاکان بر مردم امروز حکومت می‌کنند در جامعه‌های دیگر رابطه متقابل یا افقی مهم است و اصل تساوی و همکاری در آنجا رواج دارد و بالاخره پاره‌ای جامعه‌ها هوادار «فردیت» هستند و آنرا بر اصول دیگر رجحان می‌دهند.

موضوع پنجم بگفته کلوکن چیزی است که مبنای فلسفه زندگی می‌توان خواند و باعتبار آن سه نظر مختلف وجود دارد:

بعضی بوجود یعنی «بودن» و پاره‌ای بفعل و عمل «کردن» و بالاخره دسته سوم به «بودن و شدن» اهمیت خاص میدهند. هنگامیکه «بودن» ارزش می‌یابد افراد جامعه چنانکه هستند مینمایند و خوش بودن را بر کار کردن رجحان میدهند. اتکاء بر اصل فعل نشانه‌اش ذوق کار و توجه بدنیای عمل و شوق موفقیت در امور است اما «بودن و شدن» قبول اهمیت وجود انسان همراه با اعتقاد به تغییر دائم او است.

مفاهیمی را که کلوکن در مطالعه و تحلیل فرهنگ بکار برده است نمیتوان جامع دانست مثلاً **تالکوت پارسنز**^(۱) در مورد بررسی روابط افراد با یکدیگر در هر جامعه و فرهنگی چند مفهوم دیگر را وارد کرده است:

ماهیت روابط با دیگران ممکنست عام یا خاص باشد عام آنستکه تمام وجود انسان در رابطه با دیگران دخالت دارد مثلاً روابط خویشاوندی در خانواده قدیم و حتی جدید از این نوع است در صورتیکه رابطه خاص فقط جزئی از وجود اشخاص را وارد میکند مانند رابطه فروشنده و خریدار و هر رابطه قراردادی دیگر. همچنین در روابط افراد با یکدیگر ملاک اصلی سنجش دیگری ممکن است توجه باصل و نسب باشد یا بکار و کوشش فردی. همچنین نظام روابط اجتماعی ممکنست بیشتر ناظر بمصالح اجتماعی باشد یا در وهله اولی روی بمنافع فردی آورد. علیرغم اصلاحتی که بر طرح مطالعه کلوکن میتوان وارد کرد ما همانرا چنانکه هست برای سهولت بر میگزینیم و بر آن اساس، ارزشهای نخستین فرهنگ و مبانی تعلیم و تربیت ایران را میجوئیم.

نخست به بینیم فرهنگ ایران در باره ذات انسان چگونه بینشی دارد و چگونه آن نظر فلسفی در تعلیم و تربیت منعکس شده است علی‌رغم نظر اسلامی که میگوید «کل مولود یولد علی الفطره» و فطرت آدمی را طیب و طاهر میخواند ظاهراً فرهنگ ایران انسان را ذاتاً شریر میپندارد و افسانه آدم و سقوط او دلیل آن گرفته میشود که وسوسه گناه در انسان طبیعی است.

خواجه نصیر طوسی در اخلاص ناصری میگوید (مقاله ۲ فصل ۴) «چون رضاع

فرزند تمام شود بتأدیب و ریاضت او مشغول باید شد پیشتر از آن که اخلاق تباہ‌فرا گیرد که کودک مستعد بود و به اخلاق ذمیمه میل بیشتر کند بسبب نقصانی و حاجاتی که در طبیعت او بود، انعکاس این دیداساسی در باره شخصیت انسانی در روش تربیتی دیده میشود که به تأدیب از راه زجر و سیاست اهمیت مخصوص میدهد. تازیانه و فلک و تنبیه بدنی تا این اواخر از لاینفک مدارس ما بود. عدم تمایل ایرانیان بشرکت و همکاری و بی‌اعتمادی بیکدیگر انعکاس آن دید فلسفی در روابط اجتماعی است همین زمینه فکری است که راه را بر تسلط قهاران و حکومت‌های مطلقه هموار کرده است در مقابل نظر امثال ژان ژاک روسو^(۱) که آدمی را فطرۃً نیک می‌انگارند و بالنتیجه ممانعت جامعه را از رشد طبیعی فردی محکوم می‌شمرند و حکومت عامه بر عامه برفع عامه را توجیه و توصیه می‌کنند و طبیعی‌ترین و صحیح‌ترین حکومت می‌دانند تردید فرفرنگ ایران در نیکی سرشت آدمی که خود معلول عوامل اجتماعی ریشه‌داری است در وضع اجتماعی ایران و منجمله در بی‌اعتمادی بمردم و عدم احترام بشخصیت فردی و انسانی و کندی پیشرفت دموکراسی منعکس گردیده است. یک جلوه دیگر این مبنای فرهنگی ایران قلت توجه بپرورش جسم است، تصور عموم این بوده که بقول خواجه نصیر حاجاتی که در طبیعت آدمی است و خصوصاً امیال جسمانی، انسان را به تباهاکاری میکشاند از این رو بخلاف دوره قبل از اسلام و چند قرن نخستین پس از اسلام توجه بورزش و تقویت تن کم‌شد و حتی تصوف منفی و ریاضت و تضعیف بدن را برای نبعان و تعالی روح ضروری دانستند. اگر در سخن پاره‌ای حکمای متقدم تربیت اشاراتی بلزوم پرورش جسم هست نباید اشتباه کرد چون منبع این توصیه‌ها غالباً فلسفه یونانی بوده که حکمای مذکور تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند (مثال کتاب اول فن سوم قانون ابن سینا) و گواه این مطلب آن است که در ادوار اخیر ورزش غالباً کار فرمایگان بوده و نجیب‌زادگان و مهتران بزورخانه و مؤسسات مشابه رغبتی نشان نمیداده‌اند در صورتیکه در دوره قبل از اسلام انواع ورزش از جمله لوازم اساسی تربیت اشراف زادگان شمرده می‌شد.

گواه دیگر، پرهیز و ابائی است که تعلیم و تربیت ایران نسبت به برآوردن تمایلات و خواسته های کودک و تأمین لذت و تمتع او نشان داده است. ابوعلی مسکویه (گفتار دوم از کتاب طهارة الاعراق) میگوید که طفل را از لذت ها چون پر خوری و پوشاک های رنگارنگ بر حذر باید داشت. صاحب قابوسنامه کیکاوس بن اسکندر بمعلم اجازه میدهد که کودک را در صورت کاملی بزند تا وی کاملاً بر تن خود مسلط گردد و تن را فرمانبردار خویش گرداند.

باز یاد آور باید شد که گاهی بتأثیر دوره قبل از اسلام و تأثیر فرهنگ یونان امثال ابن سینا موافقت با تمایلات اطفال را تا حدودی تجویز کرده اند^(۱) ولی گذشت زمان بتدریج این فکر را تضعیف کرد چنانکه سرانجام لایابالی گری نسبت به جسم پذیرفته شد.

پس در مورد ذات و طبیعت انسان دیداصولی این بوده که شرارت در خمیره آدمی است فرهنگ ایران در درجه دوم این نظر را پذیرفته که آدمی هنگام ولادت نسبت به خیر و شربی تفاوت است. یا بخیر و شر تماماً مخمر است و بقول سعدی:

وجود توشهری است پرنیک و بد تو سلطان و دستور دانا خرد
فقط در درجه سوم، فکر نیکی فطرت انسانی در این فرهنگ دیده میشود. مثال نظر دوم:

غزالی گوید (کیمیای سعادت - رکن ۳ - اصل اول) دل کودک چون زمینی پاک است که هر تخم در آن افکنی بروید - دل کودک چون گوهری نفیس است و نقش پذیر است و چون موم از همه نقشها خالی است معذک همین غزالی ترساندن طفل و حتی

۱ - ابن سینا گوید نباید طفل را تا شش سالگی از آنچه مورد تمایل اوست همیشه محروم کرد و آنچه را که مورد تنفر او است باو تحمیل نمود والا کودک خشمگین یا مغموم یا ترسو و در نتیجه بیمار یا سست و بی رغبت بکار خواهد شد (نقل از «تاریخ فرهنگ ایران» آقای دکتر عیسی صدیق چاپ ۱۳۳۸ - ص ۱۲۹). این نکته جالب توجه است که ابن سینا از نخستین دانشمندانی است که به عقده های روحی که نتیجه سر خوردگی و سر کوفتگی است توجه کرده و برای اساس تربیت آمیخته زور و تحمیل را محکوم دانسته است معالجات روانی ابن سینا مشهور و حکایاتی از آن در متونی چون چهار مقاله عروضی سمرقندی آمده است.

زدن او را حائز شمرده و میگوید که طفل نباید وقتی او را بز نند جزع و فزع کند بلکه باید چون مردان تحمل نماید.

میدانیم که غرض تعلیم و تربیت در اسلام یا طبق تفسیری از اسلام که خصوصاً در قرنهای اخیر پذیرفته بوده این است که شخص زاده آخرت را بر گیرد و بخشنودی حق تعالی رسد (بگفته غزالی در کیمیای سعادت رکن ۳ اصل ۱) در چنین حال بی توجهی به پرورش جسم امری مستبعد نیست. تا بجائی که پس از حمله مغول این بی اعتنائی متدرجاً شدت افراطی پیدا میکند.

يك نشانه دیگر سوء ظن و بدبینی نسبت بذات انسان «بیم توانگری» بوده چون توانگری راه را بر شکفتگی اهواء و میلها و کام جوئی انسان میگشود و از این رو بنظر بعضی از متفکران کسب ثروت باندازه ای که از حدود نیازمندیهای طبیعی در گذرده مجاز نبود و مال «وبال» محسوب میشد و سیم و زر کنار نهادن عمل غیر اخلاقی بشمار میآمد. میدانیم که ربح و تنزیل را تا این اواخر تحریم مذهبی مانع میشد تشکیل بانک در ایران مدتی بهمین مشکل برخورد. انعکاس این فکر در تعلیم و تربیت ایران تا اواخر این بود که اصل تعلیمات نظری که هیچ سودمادی از آن برنخیزد قبول شده بود و حتی توهین بعلم میدانستند که چون وسیله ای بقصد انتفاع در زندگی تلقی گردد. وقتی افراد به بخور و نمیر یا حداقل تأمین احتیاجات خود قانع باشند در پی ابتکار و کوشش برای وسعت زندگی نمیروند انعکاس این وضع در بعضی از ادوات کار و ابزارهای قدیم که هرگز قدمای ما در فکر اصلاح و تکمیل آن نبوده اند دیده میشود. سازمان مدارس ایران نیز انعکاسی از تحقیر ذات انسانی بوده روابط قهری و جبری معلم نسبت به شاگرد و حتی اهمیتی که بحفظ و نقل دقیق قول استاد داده میشود نشانه دیگری از این دیداصلی است. بجای آنکه معلم کشف استعدادات طفل و رشد هماهنگ آنها را وجه اهمیت خود کند تحمیل نظر بر طفل را معمولی داشته است زیرا که اعتقادی بوجود جواهر نفیس استعداد در نهاد معلم وجود نداشته. درست است که روش مباحثه باشاگرد و استدلال با او یکسره متروک نبوده اما بیشتر تمایل بر این بوده و هست که بهتر تربیتی ممکن است مطالب را ولو بزور بذهن متعلم وارد کنند.

عوامل تاریخی و اجتماعی که سبب این نوع دید یا بینش اساسی درباره ذات انسان شده است مجملآً اینهاست:

۱ - شکست نیروهای ایران در برابر حمله عرب و بعدها حمله مغول و تیموریان اعتقاد ایرانی را بخود متزلزل کرد. با حمله مغول و پیروزی نظام ایل نشینی و زندگی ساده شبانی بر نظام فئودالی و زندگی شبه اشرافی پرتجمل قدیم، اصالت توجه بخوشی و کامروائی و غنا محکوم گردید و بتبع آن انسانی که باین امور میپردارد فطرتاً کناهکار تصور شد. سببیت اقوامی که بایران تاخت آوردند و ایرانیان را از دم تیغ گذراندند خود دلیل محکم تاریخی دیگری بر شرارت ذات انسان بود.

۲ - تصوف که خود زاده اوضاع ناگوار زمانه و یکنوع نهضت بازگشت بدرون و گریز از واقعیت خارجی بود و بی شبهه مسیحیت و مانویت و آئین بودائی هم در آن اثر داشته عامل دیگر است یک وجه تصوف رها کردن سودای تن و خوار داشتن آن و مرتاضی را توصیه میکرد. باید یاد آور شد که مایه های عرفان و تصوف را در خود اسلام نیز میتوان یافت (رجوع بکتاب تاریخ تصوف دکتر فاسم غنی) تفسیر مذهب از حوادث ناگوار و بلیات و سوانح که آنها را نتیجه عمل انسان می شمرد با بروز مصیبت هائی که سرزمین ایران را ویران کرد مردم را ببدبینی در باره ذات و طبیعت خود کشانید (از ماست که بر ماست) توجه به عقبی و بی اعتنائی بدنیاهم از تعلیمات مذهبی است که در چنین اوضاع نامطلوب سیاسی رواج بازار پیدا کرد.

۳ - حکومت مطلقه و خانواده پدر سالاری که بزرگ خاندان قدرتی مطلق نسبت بگروهی وسیع از خویشاوندان میداده عامل دیگر بوده است وجود این سلسله مراتب سخت در عین حال که خود نشانه و انعکاس بی عقیدتی بفرد و شخصیت انسانها بوده در ایجاد این بی عقیدتی هم مؤثر افتاده است.

گروه روانشناسان دانشگاه کالیفرنیا در مطالعه خود راجع بشخصیت «قوی نمای ضعیف کش»^(۱) این حقیقت را مسلم داشته اند که تحقیق شخصیت طفل از طرف اولیاء مقتدر مستبد، چه تأثیرات منفی روی رفتار آینده طفل میگذارد و انسانی متملق

نسبت با قویا و متعددی بضعفا پدید می‌آورد. معلوم شده است که چنین فردی خمیره انسان را شرمیداند و تنها رابطه اجتماعی که تصور میکند رابطه تسلط قوی و اطاعت و تسلیم ضعیف است. اینگونه شخصیت، آدمی متکی بدیگری و معتقد بدخالت و قضاو قدر در همه امور است. حال اگر شخصیت ایرانی چنین نبوده اینهمه اشعار مدیحه بی حقیقت را که در ادبیات ایران هست و اینهمه تملق‌ها و نیرنگها و کارهای زیرجلکی و مکاری‌ها را که در تاریخ ایران دیده شده است چگونه میشد توجیه و تفسیر کرد حتی در مدارس ما تملق‌گوئی با استاد زورمند با «جذبه» شاخص رفتار اغلب دانشجویان و دانش آموزان است و نشانه شخصیتی کوفته است.

ایل نشینان که جامعه آنها بر اساس این خانواده پدرسالاری و قدرت مطلقه پدر بر فرزندان نهاده شده است این طرز روابط خانوادگی را در ایران رایج کردند سپردن قدرت مطلقه بدست بزرگ خانواده وسیع در جامعه شکارگر و شبان کوچنده ضرورت بیشتر دارد تا در جامعه‌ای مستقر که بکشاورزی یا پیشه و هنر امرار معاش میکند.

در مقابل حکومت مقتدر و قهار یا پدری که بتحکم و بیعدالتی با فرزند رفتار میکند فرد ناچار بمنظور بقاء و دوام، کوبیدگی شخصیت خود را قبول میکند و بزیرکی و خدعه و مکاری می‌پردازد. در مقابل زورمند چاپلوس است اما از زیر برای او «میزند» یا آنکه بتقصای آن، زیر دست‌تر از خود پرخاشگری و تعدی میکند صراحت لهجه از بین می‌رود و تقیه معمول میشود.

از توضیحاتی که آوردیم میتوان تا حدودی، دیگر تمایلات اساسی فرهنگ ایران را هم استنباط کرد: انسان بنده طبیعت و بازیچه حوادث و بلبهوسی‌های آن تصور میشود چون زمان آینده‌نا معلوم و اطمینان بجهان گذرنده متغیر ناممکن است در طی تاریخ ایران گاهی توجه بگذشته و بیشتر اوقات توجه بحال و زمان حاضر میشود. بیجهت نیست که صوفی ابن الوقت است و هر چند که مذهب نگرانی در باره فردای آخرت است اما غالباً بسودای حال (و گاهی هم گذشته) در فرهنگ ایران غالب بوده است رباعیات خیام این معنی را بخوبی حکایت میکند.

دو تمایل اساسی فلسفه فرهنگ ایران که ذکر شد - یعنی احساس عجز در برابر طبیعت و بستگی بزمان حال - در تعلیم و تربیت ایران منعکس شده است: کمی توجه به تعلیمات حرفه‌ای و فنی، نشانه قبول تسلط طبیعت بر انسان است. و بی‌رغبتی بکارهای پر زحمت و طویل‌المدة چون کار تحقیق، تجلی بی‌اعتنائی به فردا است. قلت رشد تعلیمات حرفه‌ای و فنی ریشه فلسفی دیگری نیز دارد و آن اولویت اصل «بودن» نسبت به «کردن»، یعنی وجود نسبت به فعل و عمل بوده است.

در باره این مطلب اخیر باید توضیح داد که وقتی ملتی دائماً معرض هجوم اقوام وحشی بود که تازه نفس میرسیدند و تمام اندوخته‌های فرهنگی و حاصل فعالیت‌های گذشته آن ملت را بباد یغما میدادند زنده ماندن و «بودن» سودای اصلی آن ملت میشود دیگر چگونه بودن و چه کار کردن مهم نخواهد بود در این مجازندگی متمم بدوره تنازع برای هستی تنزل و رجعت میکند اما این «بودن» هم یک دست و ثابت انگاشته نمیشود ایرانی آنقدر تجربه بی‌ثباتی اوضاع سیاسی و اجتماعی دارد که بی‌اختیار وجود را دائماً باز به تحول می‌بیند بنابراین نظر ممکن است کسی امروز شخصیتی خاص باشد و فردا آدمی دیگر از آب درآید. بی‌اعتمادی با فراد نتایج دیگر چنین بینش فلسفی است.

وقتی اشعریه بجای فعل انسانی بفضل یزدانی معتقد شدند و مانند «کالون»^(۱) که قرن‌ها بعد چنین سخنی را تکرار کرد گفتند عمل انسان نیست که رستگاری را می‌بخرد یا وقتی جمعی کثیر از فلاسفه شرق وجود را اصل و ماهیت را فرع دانستند معلوم شد که همه پرورده فرهنگی هستند که در آن همیشه فعل آدمی به نتایج مطلوب نرسیده و حاصل درخشان فعالیت مردم را بازی زمانه و غلبه اقوام عاری از تمدن هر چند گاه یکبار بر باد فنا داده است. عجب این است که عقائد کالون از جمله ریشه‌های معنوی سرمایه‌داری جدید خوانده شده در حالی که عقیده‌ای مشابه در ایران درویشی و بی‌اعتنائی بکار و فعالیت خصوصاً کار دستی و بدنی را پیش آورده. جهت این است که کالون چنانکه «ماکس وبر»^(۲) جامعه‌شناس آلمانی نشان داده میگفت گرچه رستگاری

بدست و باراده خدا است اما نباید از کوشش ایستاد منتهی فعل و کسره انسان نیست که نجات را میخرد موهبت الهی دخیل است ولی بهتر آنست که آدم کار بکند و کار را عبادت شمارد و ثروت گرد آرد اما ثروت را بکار لذات خود نبرد. ثروت پیدا کردن موفقیت است و این موفقیت خود ممکن است نشانه موهبت ایزدی باشد. بر اثر چنین روحیه‌ای بود که سرمایه‌داری در مغرب زمین ظهور کرد. در حالیکه در ایران لاابالی‌گری پدیدار شد و با آنکه متقدمان تعلیم و تربیت مانند کیکاوس - ابن اسکندر یا عنصر المعالی تعلیم پیشه و هنر را حتی باشراف زادگان و فرزندان اغنیاء و طبقات ممتاز و واجب‌میدانستند در ایران کارعار پنداشته شد و رشد طبقه بورژوازی و پیش آمد نظام سرمایه‌داری بتأخیر افتاد. البته نباید تنها تقدم ارزشها و اصول «بودن» و «گردیدن» را بر اصل «کردن» در فرهنگ ایران علت تأخیر رشد صنعتی و کمی رواج تعلیمات حرفه‌ای در ایران دانست. مطامع استعماری اروپائیان در ایران و دخالت‌های آنها سبب شد که بسیاری از صنایع نوزاد در ایران گرفتار کساد و وقفه گردد.

اگر روابط افراط باهم را مانند سوروکین^(۱) به سه دسته تساوی و همکاری (روابط قراردادی) - تسلط بصورت پدری و بالاخره تحمیل قدرت مستبدانه تقسیم کنیم باید بگوئیم که جامعه ایران بیشتر دچار دو نوع رابطه اخیر بوده و از این رو شخصیت فردی و اصل احترام متقابل و تساوی و همکاری رشد نکرده البته خودسری و خودکامگی را با فردیت نباید اشتباه کرد فردیت نشانه کمال و رشد شخصیت است در صورتی که خودسری و خودکامگی از ناپختگی و کودکی است. به پیروی این اصل اولویت «روابط تسلطی» در فرهنگ ایران، رابطه معلم و شاگرد بصورت جبر و تحمیل تنظیم شده و روح اجتماعی و همکاری میان شاگردان محو گردیده است. ریشه اجتماعی این امور را در نوع حکومت‌های این سرزمین طی تاریخ باید جست چنان که بجای خود گفته‌ایم. در جامعه ایلی و جامعه مستقری که با سلوب قنودالی اداره می‌شود «اصل و نسب» ملاک اصلی قشر بندی اجتماعی است و تحرك و ارتقاء از قشر پائین تر ببالایا غیر ممکن و یا مشکل است از این روی در جامعه ایرانی بجای روابط افقی (تساوی) روابط عمودی (تسلط) متداول شده است.

البته در گذرگاه تاریخ، نظام جامعه ایرانی بیک منوال نماند و تغییراتی فاحش کرد حکومت مشروطه پیدا شد و ضرورت اهتمام دولت در رتق و فتق امور تازه و اقتصادیات جدید، سازمانهای اداری را وسعت و اهمیتی داد. سابقا اشراف و نجیب زادگان باموردیوانی التفات نمیکردند و آنرا شأن خویش نمیدانستند. امروزه نظر باهمیتی که سازمانهای اداری در سیاست و اقتصاد مملکت پیدا کرده نه فقط فرزندان اشراف قدیم برای حفظ اعتبار اجتماعی خود بآن روی آورده اند بلکه وضعی زادگان نیز از کار اداری بمنظور ترقی پایگاه اجتماعی خود استقبال می کنند و چون مدرسه وسیله ای برای پرورش اعضای ادارات است کعبه همه خانواده هائی گردیده است که مشتاق تحرك اجتماعی هستند و میخواهند آزمایای قانونی دیپلم استفاده کنند. توسعه ادارات، گذشته از علل سیاسی يك علت مهم مربوط بروانشناسی اجتماعی ایرانیان نیز دارد و آن این است که چون خانواده جدید ایرانی نه افراد را بسنت های نیاکان میپروراند و نه شخصیت مستقلی در آنها رشد میدهد ناچار افرادی میسازد متکی بدیگران «غیر» امروزه ادارات دولتی است که حمایتگاه همه افراد بی پناه و متکی بدیگران شده است.

در ادارات هم بجای روابط تساوی، اصل مراتب و تحکم مافوق بر مادیون قبول گردیده. طفلی که در خانه عادت بفرمانبری بزرگتر کرده است طبعاً بآداب راعب است چون در آنجا هم قدرت ابتکار و استقلال شخصیت ضرور نیست تنها شرط اطاعت مافوق است. حس مسئولیت نه در داخل روابط عمودی خانه و نه در روابط «مافوق - مادیون» در اداره رشد میکند خصوصاً که اوضاع بی ثبات هم قبول مسئولیت را کاری خطرناک مینماید پس فهم این مطلب آسان میشود که چرا برنامه مدارس ما تنها متوجه پرورش دفتریان و «کارمندان غیرمسئول» است.

بی ثباتی دائم اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران يك مطلب دیگر را نیز توجیه میکند و آن کثرت دروس عمومی در برنامه مدارس و پرهیز از دروس تخصصی است چون اوضاع ناایمن نمیتواند مشوق آن باشد که آدم همه فکر و سرمایه خود را در يك کار مصروف کند ریشه عمیق تصمیم سابق وزارت فرهنگ بآنکه دبیرستانهای کشاورزی را بدل دبیرستانهای عادی کند همین بود آدمی که اندکی از هر چیز بداند در این جامعه

بهتر میتواند بقای خود را تأمین کند از همین جا میتوان درك کرد که چرا اهل علم و معلمین خصوصاً دانشگاهیان، کارهای متعددی را يك تنه پذیرفته اند تا اگر آشوب زمانه یکی از آنها را از دست ببرد باقی بر جای بماند.

جلوه های دیگر روابط عمودی استبدادی آنطور که جامعه ایرانی طی تاریخ تجربه کرده در فرهنگ و خصوصاً تعلیم و تربیت ایران عبارت است از ضعف روح تحقیق و انتقاد در شاگرد و دانشجو - قبول سخن استاد بعنوان وحی منزل و تحمل سخت گیری و خشونت او - توجه بحفظ و تکرار کلمات بجای علاقه به فهم حقایق مندرج در آنها - توسل بسبک معقد و تمثیلات و استعارات پیچیده - برای سر بسته گفتن مطالب و بالنتیجه غیر عامی شدن ادبیات که نتیجه آن در عصر ما دلزدگی جوانان از ادبیات قدیم است - اولویت یافتن دروس منقول بر دروس معقول چرا که تعقل ممکن است سلطه معلم و مافوق را در خطر اندازد و البته حاصل اینهمه رکود ذهنی و تحجر فکری است که هنوز هم با همه کوششهایی که بمقتضای عصر جدید شده دست از گریبان این مملکت برنداشته است.



هنگامی که اروپا از برکت نفوذهای تمدنی متعدد منجمله از میمنت تأثیرات مشرق زمین تجدید حیات یافته و در شاهراه ترقی علمی و صنعتی و اجتماعی افتاده بود ایران از بالای حمله مغول و تاتار با انحطاط میرفت تماس مجدد ایران با اروپا دگرگونی تازه ای در مبانی زندگی و فرهنگ ایران پدیدار کرد و در حقیقت میتوان آغاز این دگرگونی را از عصر صفویه دانست. گرچه دولت سنی عثمانی حائل بزرگی در مقابل دولت شیعه ایران و مانع رابطه مستقیم و نزدیک این مملکت با مغرب زمین بود اما نفوذ باختری از طریق دریای جنوب و مرزهای شمال بایران راه یافت و بسیاری از اصول و مبانی دیرین و ارزشهای کهن را متزلزل کرد.

تحول مهمی که در عصر صفویه روی میدهد این است که بر اثر ثبات سیاسی بیشتر و پیشرفتیکه در شئون مادی زندگی حاصل میشود مردم کم کم از درون بینی به واقعیت برونی بازگشت میکنند بالنتیجه غزل که نشانه این حیات عمیق درونی بود و اصولاً

شعرا اهمیت دیرین را از دست می‌دهد حکمت و عرفان روبه نقصان میرود در عوض صنایع تزئینی که علامت برون‌نگری و سازگاری و آشتی با دنیای واقع است رشد و جلوه مخصوص پیدا می‌کند رشد تجارت و توسعه بورژوازی و سیر بسوی سرمایه‌داری سبب می‌شود که متدرجاً فکر منطقی در فرهنگ ایران نفوذ کند. نیاز بادوات و سلاحهای جدید جنگی موجب قبول فنون تازه می‌شود اما تعصبات مذهبی که سیاست روز بازار آنرا گرم می‌کند ترقی سریع علم را در جامعه ایرانی مانع می‌شود.

تحول اساسی دیگر در زمینه عقائد سیاسی روی می‌دهد شکست سلاطین ایران از عثمانیان و روسها اعتقاد به نظام وقت راست می‌کند طبقات متوسط و روشنفکران متأثر از تمدن غرب وسعت وقوت می‌گیرند و شکاف عمیق میان اربابان بزرگ مالک و رعایای کشاورز را پر می‌کنند و این عوامل و عوامل دیگر که مجال بحث آن نیست بظهور مشروطیت ایران منجر می‌شود اما نه توسعه علوم و صنایع جدید - نه سوق بسوی دموکراسی و اقتصاد سرمایه‌داری و نه دگرگونیهای تازه دیگر - میتواند بزودی و باسانی ریشه‌های عمیق ارزشهای دیرین جامعه را بر کند و در مواردی تنها تأثیری سطحی دارد و بهر حال حالت تردید و سرگردانی میان کششها و ارزشهای قدیم و جدید پدیدار می‌شود. آشفتگی خاصی که در مظاهر مختلف فرهنگ ما هست این حالت تردید را بخوبی منعکس می‌کند.

بین نو و کهنه - گذشته و آینده - روابط تساوی و روابط تسلطی - امکان غلبه بر طبیعت یا مقهور شدن در برابر آن - اعتقاد بانسان یابی اعتقادی باو - هنوز نمیدانم کدام یک را باید اختیار کنیم. هیچ اصلاحی در سازمان و کار تعلیم و تربیت ایران نمیتوان کرد مگر آنکه قبلاً ارزشهای مناسب این عصر تشخیص داده شود و معلوم بداریم که طالب چه نوع شخصیت اساسی برای دنیای جدید هستیم و آنگاه همه ابزارهای تربیتی را برای نیل بآن منظور ساز کنیم.

گزارش کمیسیون ملی فرهنگ پاکستان

کمیسیون ملی مطالعه در فرهنگ پاکستان در ۵ ژانویه ۱۹۵۹ شروع بکار کرد. وظیفه کمیسیون آن بود که در سوابق تاریخی و اجتماعی فرهنگ پاکستان مطالعه کامل بعمل آورد و سازمان فرهنگ کشور را مورد بررسی قرار دهد و پیشنهاداتی برای اصلاح و بهبود آن تسلیم نماید. کار کمیسیون متجاوز از ده ماه بطول انجامید و در پایان آن گزارش جامعی از طرف کمیسیون در ۳۶۰ صفحه منتشر شد که حاوی بررسی کامل وضع کنونی فرهنگ پاکستان، معایب و نقایص آن و پیشنهاداتی برای اصلاح و تجدید سازمان آن است. بمناسبت شباهت تامه‌ای که از بسیاری جهات میان وضع کنونی فرهنگ ایران و پاکستان موجود است مقدمه گزارش مزبور که شامل رؤس و کلیات نظرات و پیشنهادات کمیسیون مطالعه در فرهنگ پاکستان است در این مقام نقل میگردد.

ترجمه بعضی فصول دیگر گزارش کمیسیون مزبور بعداً بصورت جدا گانه منتشر خواهد شد.

دکتر خسرو مهندسی

الف - وظیفه ملی و طرز فکر انفرادی

هدف و وظیفه « کمیسیون ملی فرهنگ » آن بوده است که جهت جدیدی برای فرهنگ پاکستان پیشنهاد نماید که موافق و متناسب با آرمانها و احتیاجات ملی باشد. برای انجام این امر ناگزیر بایستی از چهار دیوار مدارس و دانشگاههای خود و از ادارات و دفاتر اولیای فرهنگ قدم بیرون گذاریم و وارد جامعه ای شویم که دستگاه فرهنگ جزئی از آنست و بآینده جامعه ای که سیستم فرهنگی ما بوجود خواهد آورد بیندیشیم. مقدمه این مطلب را پذیرفته ایم که سیستم فرهنگی هر ملت بایستی با تصویری که آن ملت از خود دارد سازگار و متناسب باشد. همچنین سازمان فرهنگ هر مملکت باید از لحاظ شکل و محتوی با آرزوها و آرمانهای اجتماعی آن قوم و قوم و قدهد. در واقع دستگاه فرهنگ وسیله ایست که به آرمانها و آرزوهای مذکور صورت تحقق میدهد.

اما جای تأسف است که اعمال و رفتار ما همیشه با آرمانهایمان هم آهنگی ندارد و اغلب اتفاق می افتد که رفتار و اعمال ما مغایر هدفها و مقاصد یست که پذیرفته و لزوم آنها را اذعان کرده ایم. حتی در بعضی موارد ممکن است تضاد بین این دو امر آنقدر شدید باشد که امکان هر گونه پیشرفت از بین برود. تعلیم و تربیتی که کودکان و جوانان ما در مدارس و دانشگاهها دریافت میکنند در تشکیل عقاید و نظراتی که آنها با خود وارد زندگی اجتماعی میکنند سهمی بزرگ دارند. پیش از آنکه به بحث درباره هدفهای لازم و شایسته برای سیستم فرهنگی خود پردازیم بهتر است عقاید و نظرات رایج را نسبت به مسائل مربوط به خدمات عمومی و تشیید بنیان مملکت بررسی کنیم و بر اساس این تجزیه و تحلیل پیشنهادهاتی برای اقدامات اصلاحی مورد نیاز ارائه دهیم.

بهترین راه درک سیستم فعلی ارزشها و طرز فکر رائج در جامعه پاکستان بررسی تاریخ اخیر این مملکت و محیط و اوضاع و احوالیست که طی قرن گذشته بر زندگی

اجتماعی ما حاکم بوده است. در نتیجه این بررسی متوجه خواهیم شد عاملی که باعث خنثی شدن اقدامات و مجاهدات ما برای تشیید بنای این کشور شده دوام و استمرار وضع تاریخی خاصی است که هیچگونه تناسبی با شرایط کنونی ندارد.

در دوران اولیه سلطه و حکومت خارجی در این مملکت نظر دولت نسبت به ملت پدرا نه بوده و در عین حال نظر ملت نسبت به دولت یکنوع اطاعت و تسلیم توأم با بیعلاقگی بود. مردم برای برآوردن کلیه احتیاجات خود دست طلب و نیاز بسوی دولت دراز می کردند. راهها و مدارس را دولت می ساخت، نظم و قانون را دولت برقرار میکرد و اجرای عدالت نیز بعهده دولت بود. در مقابل دولت از ملت انتظار اطاعت و اشتراك مساعی و انجام امور و وظائفی را داشت که بآنان محول می ساخت. از کسی انتظار ابداع و ابتکار نمی رفت و این قبیل مسائل بفرض ظهور و بروز هم مورد تشویق و تحسین قرار نمی گرفت. رابطه دولت و ملت در این نقطه از تاریخ ما رابطه بین حاکم و رعیت بود.

پایه و ریشه سیستم کنونی تعلیم و تربیت پاکستان را میتوان در این دوره از تاریخ شبه قاره هندوستان دانست. سیستمی که در این دوره بوجود آمد هدفش تربیت کارمندی بود که بتواند تحت راهنمایی و سرپرستی صاحب منصبان عالی رتبه امور مملکت را اداره نمایند. تنوع امکانات و فرصت های تربیتی محدود به موقعیتهائی بود که بنحوی برای اکتساب و تحصیل مهارتهای مربوط بامور دولتی مورد نیاز بود.

همچنانکه بتدریج نهضت های ملی که معرف آرمانهای طبیعی ملت برای تحصیل استقلال و آزادی بود قوت یافت تغییری در نظر مردم نسبت بدولت پدید آمد. بیداری سیاسی مذکور دورانی بوجود آورد که صفت مشخصه اش انتقاد بیرحمانه بود. همه اعمال دولت از بدو خوب مواجه با اعتراض شدید مردم میشد حتی آندسته از تصمیمات دولت که آشکارا برفع ملت بود از آسیب انتقاد های خصمانه مردم در امان نبود نظر مردم نسبت بدولت بسیار نامساعد و عدم همکاری علامت و نشانه میهن پرستی بود آنچه در گذشته بصورت بیعلاقگی جلوه و ظهور میکرد در دوره جدید بشکل سلاح مقاومت درآمد.

هدف جنبشهای مذکور تحسین استقلال و راه وصول بآن منفی بافی بود و همه افکار و اعمال ما تحت تأثیر هدفها و وسائلی قرار داشت که بدین منظور انتخاب شده بود. در نتیجه دومیرات نامطلوب برای ما باقی ماند. میراث اول انکار سندیت در زندگی عمومی و میراث دوم روحیه بی انضباطی در میان دانشجویان بود.

انتقال قدرت از انگلیسها به پاکستانیها که بیشتر نتیجه قیامهای آزادیخواهانه و استقلال طلبانه بود حتی قبل از آنکه استقلال بمعنی کلمه حاصل شود شروع شده بود. در این مدت گاه ناظر اقدامات سخیف افرادی بودیم که برای رسیدن بمقام مصلحت عمومی را فدای میلهای شخصی میکردند. نیروهای مخرب طرفدار حکومت های ناحیه و منطقه ای نیز در بسیاری مناطق دست به فعالیت زدند.

تجزیه و تحلیل مجمل فوق لافل چهار طرز فکر را در باره نظم و خدمات عمومی مشخص میسازد. بی علائقی بامور و عدم همکاری - بی انضباطی و عدم قبول قدرت ملی - مقدم داشتن خود بر دیگران و بوجود آمدن نیروهای مخرب طرفدار حکومت های منطقه ای و ناحیه ای.

در چهاردهم اوت ۱۹۴۷ پاکستان مملکتی آزاد و مستقل شد و برای مسلمانان شبه قاره هندوستان بصورت سرزمینی درآمد که هزاران نفر جان و مالشان را در راه آن از دست داده بودند. نیروی ملیونها نفوس برای بوجود آوردن ملت غنی و سرفراز بکار افتاد. برای مدت کوتاهی، در طلیعه آزادی، طرز فکر ما عوض شد. مردم قهرمانان در راه بوجود آوردن مؤسسات حمل و نقل و ارتباطات، تهیه مسکن و ایجاد مدرسه که لازمه بقا و موجودیت ملی است بکار و کوشش پرداختند. بدبختانه در آن دوره پر آشوب که ابداع و ابتکار و سازش با محیط همه را سرگرم ساخته بود فرصتی برای پیش بینی آینده و جواب گوئی بسئوالات مهم تجزیه و تحلیل خالی از احساسات تجارب گذشته و آمال آینده موجود نبود. ما آنوقت متوجه نبودیم که طرز فکر و عادات چندین صد ساله را نمیتوان با تعویض بعضی از مفاد قانون کشوری تغییر داد و نیز از درک این مساله که ترفی خواهی و میهن دوستی پایه اش طرز فکر و ارزشهای اساسی مردم است عاجز ماندیم. پس از تکان اولیه که ملت را بحر که در آورد آن اثر جادویی زائل گشت.

کم کم افکار قدیمی که در طی قرون گذشته در روق ملت جای گرفته بود باز گشت نازندگی ملت را فلج کند و سدی در مقابل پیشرفت مآشود . افکار کهنه بی اعتنائی - عدم انضباط - فرصت جوئی و طرفداری از حکومت ناحیه ای دو باره يك يك ظاهر شد .

در مواردیکه هدف اصلی ایجاد و تقویت مملکت باشد و نیروهای مخربی از قبیل طرفداری از حکومت های ناحیه ای، بی انضباطی و عدم همکاری در کار باشد تنها راه رسیدن بمقصد پیدایش گروه رهبری مسئول و نیرومندی خواهد بود که خود را وقف ملت کند. چنین رهبری باید از طبقات بالابر خیزد و آنقدر قوی باشد که بر نیروهای مخربی که ذکرش رفت فائق آید و بارفتار خود افکار را که پشتیبان آن نیروها هستند تغییر دهد. در کشور ما چنین رهبری بوجود نیامد بلکه برعکس تغییرات متوالی در دستگاه های مختلف حکومت و خدمات عمومی روی داد.

سال ۱۹۵۸ یعنی دوازدهمین سال استقلال پاکستان با اظهار عدم رضایت از میزان پیشرفتهای حاصله آغاز شد. از آنجا که زمینه های جدیدی برای کار و فعالیت بوجود آمده بود بروسعت تشکیلات دولتی افزوده شد اما مشاهده وضع موجود این تصور را بوجود نمی آورد که مردم از روی فکر و ابتکار و با قدرت زیاد به حل مسائل اجتماعی و اقتصادی خود مشغولند زیرا جریان امور در دست دولت بود و دولت ماهیت توسعه های ملی را تعیین میکرد.

بسیاری از افرادی که در کالج ها و دانشگاه ها تحصیل کرده بودند آینده خود را فقط در خدمت دولت میدیدند. تعداد کسانی که خارج از چهار دیوار تأسیسات دولتی برای آینده خود نقشه میکشیدند بسیار قلیل بود. دوران حکومت بیگانه سپری شده بود ولی تصور و مفهوم «طبقه حاکمه» همچنان در اذهان مردم باقی بود. افکار و عادات دوران گذشته دوباره در مردم ظاهر شد و مردم دولت را مظهر همه چیز میدانستند. اگر مدرسه میخواستند توقع داشتند دولت آنرا تأسیس کند و وقتی خیابانها کثیف میشد انتظار داشتند دولت نسبت به تنظیف آن اقدام نماید. مردم در عین آنکه انتظار داشتند دولت بازار سیاه را از بین ببرد قاچاقچی را از پلیس پنهان

میکردند واجناس قاچاق را از بازار ابتیاع مینمودند. انتقاد بصورتی غیر منطقی و بیرحمانه درآمده بود. هرچه دولت میکرد توأم بابی لیاقتی بود و مردم روز بروز بیشتر به منفی بافی که عادت قدیمی آنان بود روی میآوردند.

دولت در مقابل این باران انتقاد و عیب جوئی حالت دفاعی بخود گرفت. میزان پیشرفت از حد انتظار و امید مردم کمتر بود اما کارهای مفید زیادی نیز انجام شده بود و مملکت خیلی بیش از آنچه منقدین ادعا میکردند پیشرفت کرده بود. در داخل و خارج دستگاههای دولتی عده زیادی افراد از خود گذشته که دارای افکار عالی و نظر وسیع بودند بانیروئی خستگی ناپذیر طرح بنای مملکت را میریختند و خدمات آنان در راه حصول پیشرفتهای اولیه کشور بسیار پرازش بود. این خدمات علیرغم مخالفتهای شدید و در برابر حملات منقدین انجام گرفت و این عده اغلب با کار شکنی همکاران و رؤسای خود روبرو میشدند و از خدمات آنها بهیچوجه قدردانی بعمل نمیآمد.

بدبختانه دولت برای عوض کردن عقیده عمومی در باره نقش حکومت در جوامع آزاد پیشقدم نشد و سرمشقی ارائه نداد. با وجود رهائی از قید حکومت خارجی و بدست آوردن آزادی هنوز بسیاری از کارمندان دولت نظرات کهنه خود را حفظ کرده بودند.

مقامات مختلف دولتی این حقیقت را درک نکردند که دیگر عمال يك دولت خارجی نیستند بلکه برای مردمی مستقل کار میکنند. بسیاری از کارمندان کل و جزء سعی میکردند خدمات روزمره خود را نیکی و احسانی در حق کسانی که از آن بهره مند میشدند و انمود کنند. بعضی از کارمندان دولت حتی لیاقت انجام کارهای معمولی را نیز نداشتند. این عده بهیچوجه احساس مسئولیت نمیکردند و در آنها نشانه‌ای از کفایت و اثری از احساس احترام برای اموری که بآنها محول شده بود دیده نمیشد و نسبت به مراجعین احساس هیچ نوع منافع مشترک نداشتند. مسلم بود که بسیاری از آنان تفاوت بین ارباب رجوع و رعایای حکومت استعماری را درک نمیکردند.

صاحبان مشاغل آزاد نیز نتوانستند از موقعیتی که برای رهبری ملت در اختیارشان بود استفاده کنند. کارخانه‌داران مایل نبودند برای هدفی خاص و یا بخاطر محسنات طرح معینی فعالیت کنند بلکه طرحهای نوع دوستانه خود را نیز در مسایلی که مورد علاقه مقامات ذینفوذ دولتی بود اجرا می‌کردند.

در باره تعلیم و تربیت، اکثر مردم و کسانی که در مقابل دولت مسئول بودند عقیده داشتند که این مسأله امری ثانوی است. آنها که از دستگاه فرهنگ دور بودند توجه نداشتند که پاکستان با بدست آوردن استقلال در مرحله رقابت با ممالک دیگر قرار گرفته است و وضع آینده کشور در جهان بسته به قدرت مقابله با سایر ممالک بوسیله استفاده از مهارت‌های افراد خویش است. اگرچه تعیین خط مشی مملکت اکنون بارهبران کشور بود و آنها دیگر اجرا کننده سیاست خارجی نبودند معینا نه در قول و نه در عمل اهمیت لازم را برای تعلیم و تربیت قائل نشدند. مقام فرهنگ نتوانستند افکار و عادات و تخصص‌های تازه‌ای کسب نمایند که متناسب با احتیاجات مردمیکه مصمم به تعیین سرنوشت خود بودند باشند. برنامه‌های مدارس، روش‌های تدریس، سازمان فرهنگ و نحوه امتحانات همچنان معرف طرز فکرهای کهنه بود. مطالب بالا طرز فکر را که بر تمام شئون زندگی ملت حاکم بود نشان می‌دهد. چنین طرز فکری متعلق به ملتی است که در قید اسارت بسر میبرد و از نعمت آزادی برخوردار نیست. با وجود این همین طرز فکرها است که ارکان اجتماع را بحرکت در می‌آورد و در پایان کیفیت تحولات آینده را تعیین خواهد کرد. ناچار باین نتیجه می‌رسیم که ما در مرتبه اول محتاج انقلابی در افکار خود هستیم که بتواند بدبینی، سستی، فرصت طلبی، سوء ظن، نادرستی و بی‌علاقگی را که در گذشته مشخص طرز فکر بسیاری از مردم و کارمندان دولت بوده است مبدل به ابتکار فردی، ثبات طبع، احساس نخوت در کسب موفقیت، اعتماد بد دیگران و «تمایل درونی نسبت به خدمت ب مردم» نماید. نباید خود را با اعتقاد باین مسأله که تغییر افکار بطور ناگهانی و بسرعت میسر است فریب دهیم ولی چنانچه بخواهیم پیشرفتهای اساسی در وضع تعلیم و تربیت و یا جنبه‌های دیگر تشکیلات اجتماعی، حاصل شود ناچاریم لزوم چنین تحولی را بپذیریم.

بجا مینماید که در این مقام به بحث مختصری پیرامون تغییرات فکری لازم و نتایج حاصله از آن بپردازیم.

ب- تغییرات لازم

اولاً مردم بایستی رابطه خود با دولت و نظراتی را که درباره آن دارند تغییر دهند. مردم بایستی بفهمند که بوسیله دولت میتوانند جهت و هدفی برای آرمانهای خود تعیین نمایند. مخارج خدماتیکه دولت انجام میدهد بایستی بالاخره توسط مردم تأمین شود. هنوز نبوغ بشری نتوانسته است مکانیزمی بوجود آورد که بوسیله آن دولت پول نایافته را به حساب خرج کند. معنی این مطلب بطور خلاصه آنستکه مردم باید به منابع مادی خود متکی باشند و انتظار نداشته باشند دولت شرایط و مؤسساتی را که برای آنها و فرزندان آنها و جامعه شان لازم است ایجاد کند. بایستی در مقابل و سوسه ای که در گذشته دامن گیر ما بوده و در نتیجه آن دولت را مؤظف بانجام انواع خدمات میدانستیم جداً مقاومت نمائیم اجتماع است که از مزایای تعلیم و تربیت و بهداشت و خدمات اجتماعی بهره مند میشود و نیرو و فعالیتیکه برای تحقق مزایای فوق لازم است باید در درجه اول بوسیله اجتماع تأمین شود.

بموازات تغییر افکار ملت دولت نیز باید در سازمان و کارمندان خود تغییراتی ایجاد کند. این تغییرات که در برنامه های رژیم جدید از آن یاد شده بایستی شامل تغییر جهت فعالیتهای دولت از جنبه اجرای قانون بطرف فعالیت های عمرانی بمنظور توسعه و آبادانی کشور باشد. وقتی مقصود اصلی بدینصورت معین شد دولت باید اقداماتی بعمل آورد تا وضع عمومی مردم بهتر شود نه آنکه چون گذشته فقط منافع عده معدودی تأمین گردد در عوض باید همه کوششهای دولت وقف اجرای طرح های وسیعی گردد که بمنزله اساس و پایه اقتصاد کشور محسوب میگردد و در عین حال انجام و اجرای آن از توانائی مالی و اداری جمعیت های محلی بیرون است. همچنین کارمندان دولت بایستی از هر نوع وسوسه ای که منجر با استفاده از قدرت و اختیارات مفوضه به ایشان شود اجتناب نمایند و این امر فقط هنگامی میسر است که کارمندان دولت متوجه شوند وظیفه و کاری جز خدمت به مردم ندارند. کارمندان دولت نبایستی

بواسطه قدرتی که در امور مردم دارند رضایت خاطر بدست آورند بلکه باید در اثر انجام سریع و شرافتمندانه وظایفی که به عهده دارند احساس شرف و سرور نمایند. چنانچه مردم و اولیای امور بتوانند مراتب قدردانی و احترام خود را نسبت باین نوع کارمندان ابراز دارند آنان نیز در عوض کردن طرز فکر خود توفیق بیشتر خواهند یافت .

دستگاه تعلیم و تربیت که مقصود اصلی بحث ما است نیز فقط وقتی میتواند از عهده انجام مسئولیتهای خود بر آید که طرز فکر معلمین و مربیان همراه با عوض شدن نظرات دولت و ملت باشد. تنها در روزهای اولیه پیدایش حکومت ملی در این مملکت نقش اساسی تعلیم و تربیت در توسعه های اجتماعی و اقتصادی کشور مورد توجه بوده است. در اوقات دیگر اولیاء دولت نتوانسته اند فرهنگ را بعنوان منبعی اقتصادی و یا سرمایه ای برای رشد ملی بپذیرند. دلائل موجود نشان میدهد که نظر دولت فعلی در این باره با آنچه گفته شد کاملاً تفاوت دارد و تشابهی که بین نظرات دولت فعلی و اولین دولت ملی پاکستان در بساط امور فرهنگی وجود دارد باعث امیدواری است .

یکماه پس از شروع دوران استقلال قائد اعظم کنفرانس ملی برای تعیین خطمشی فرهنگ مملکت ترتیب داد و بدینوسیله علاقه خود را نسبت به تعلیم و تربیت ظاهر ساخت. ژنرال ایوب خان رئیس جمهور کنونی پاکستان نیز بهمان نیت کمیسیون فعلی را بوجود آورد، و اظهار داشت که برای امور فرهنگی تقدم قابل توجهی نسبت بسایر امور قائل است . مسلماً مردم و متخصصین اقتصادی نیز باوی هم عقیده هستند .

ضمناً نظر مردم درباره فرهنگ نیز باید تغییر یابد. مردم باید هر چه زودتر این عقیده غلط را که میتوان تعلیم و تربیت را «ارزان» بدست آورد رها کنند. در امور فرهنگی نیز مانند امور دیگر بایستی این مطلب را پذیرفت که نتایج حاصله با مخرجی که برای رسیدن به هدف میشود رابطه مستقیم دارند. فرهنگ خوب خرج دارد و توسعه تعلیم و تربیت مستلزم مخارج بیشتری است. مردم باید متوجه بشوند که از آنجا که

منافع فرهنگ در درجه اول نصیب آنها و فرزندان شان میشود از خود گذشته گیهای لازم را نیز بایستی تحمل نمایند. قبول این مطلب باعث خواهد شد که میان مدرسه و اجتماع وحدت و یگانگی بیسابقه ای بوجود آید. وحدت مذکور در علاقه عمیق مردم نسبت به ماهیت و حدود برنامه های فرهنگی و همکاری بین خانه و مدرسه و توجه واقعی به خدماتیکه فرهنگ میتواند برای جامعه انجام دهد تجلی خواهد کرد.

برای اینکه جای خود را در دنیای پر رقابت کنونی باز کنیم باید اهمیت بخصوصی برای کیفیت فرهنگ قائل شویم. نقش مهمی که تعلیم و تربیت در تعلیم ارزشها و پرورش اخلاقی جوانان دارد بایستی هم در برنامه درسی و هم در محیط مدارس منعکس شود. صفات درستکاری - نصفت - پشتکار و علاقه نسبت بشاگردان بایستی در معلمین با خصوصیات علمی صحیح و تدریس خلاقه مزوج گردد تا در آنان استاندارد های اخلاقی که سابقاً دارا نبوده اند بوجود آید. بایستی عدم اعتماد و سوءظن را که شاگرد و معلم و اولیاء مدرسه را علیه یکدیگر شورانیده است از بین ببریم و یکنوع احساس وحدت علمی که بر اساس احترام متقابل و همکاری و اطمینان استوار است بوجود آوریم. پیشرفتهای فرهنگی محتاج نیروی خلاقه و روحیه جسورانه ای جهت یافتن راه حل های تازه برای مسایل کهنه و قدیمی است و باید این خصائص را در تمام شئون و مراحل فرهنگ خود تقویت کنیم.

از آنجا که موضوع نظر و طرز فکر مشکل اساسی وضع کنونی است بیشتر بآن پرداخته ایم و در همه گفتگوهای خویش باین مطلب واقف بوده ایم. هر تجزیه و تحلیلی که از شکست های گذشته بشود و هر مسأله ای که مورد بحث قرار گیرد و هر راه حلی که پیشنهاد شود بالاخره بطرز فکر گروهی از افراد این جامعه مربوط میشود. برای ما مسلم است که همه مشکلات فرهنگی و در حقیقت کلیه مشکلات اجتماعی ما با فکار و ارزشهایی که شایسته یک ملت مستقل نیست و با پیشرفت و توسعه ملی مغایرت دارد مربوط میگردد. طرز فکر ملی را نمیتوان در یک لحظه عوض کرد اما تعویض آن امکان پذیر است و این یکی از اصولی ترین درسهای تاریخ میباشد. در این مبحث سعی شده است تغییرات اساسی که برای تحقق آرمانهای ملی باید در بین مردم

پاکستان و در مؤسسات این مملکت بوجود آید نشان داده شود و در این جریان فرهنگ نقش اساسی را بعهده دارد.

ج - هدف دستگاه فرهنگی ما

در این گزارش پیشنهاداتی برای بوجود آوردن تغییرات لازم کرده ایم. اعتقاد صمیمانه ما آنستکه تحول فرهنگی و تجدید سازمان آن در پاکستان که از جمله پیشنهادات ما است چنانچه از طرف کسانی که در این مسأله دخیل و ذینفعند مورد قبول واقع شود نیروی انسانی لازم، افراد تحصیل کرده و رهبران قادریرا که مورد نیاز ما است بوجود خواهد آورد.

بد نیست از بعضی مسایل که ما را در تهیه این گزارش و بیان توصیه های خود رهبری کرده است بطور خلاصه نام ببریم.

مسلم است که دستگاه فرهنگی هر کشور بایستی موافق احتیاجات فردی و اجتماعی آن کشور باشد. منظور ما در این مقام ذکر نقاط ضعفی که دستگاه فرهنگی مادر گذشته داشته است نیست. درباره بعضی از این نقائص تا حدودی که مربوط به مراحل و صور مختلف دستگاه فرهنگ است در فصول آینده بحث خواهد شد. وظیفه کمیسیون این بوده است که هدفهای فرهنگ پاکستان را مشخص سازد و عقب ماندگی کنونی را نشان دهد و پیشنهاداتی نیز برای اصلاحات مورد لزوم ارائه نماید.

فرهنگ وسیله ای است که با استفاده از آن اجتماع می تواند افراد را بتماسب ذوق و استعدادشان برای زندگی گروهی و فردی شایسته آماده نماید. فرهنگ باید فرصتی برای رشد و تکامل مهارت های افراد با استعداد فراهم سازد. فرهنگ همچنین باید وسیله تربیت عده ای را برای رهبری ملت ایجاد کند و در ضمن موجبات پرورش استعداد های حرفه ای افراد را که برای بوجود آوردن يك اجتماع پیشرو و دمکرات لازم است فراهم نماید.

دستگاه فرهنگی باید ایده آل هایی را که سبب پیدایش پاکستان شد حفظ نماید و مفهوم آنرا بعنوان ملت واحد تقویت و تحکیم کند. فکر ایجاد کشوری مستقل

برای مسلمانان شبه قاره هندوستان از آنجا پیداشد که مسلمانان میخواستند امور خود را مطابق ارزشهای خاص خود اداره کنند. بعبارت دیگر کشورها بر اثر علاقه مردم نسبت به حفظ شیوه زندگی اسلامی بوجود آمد. مقصود «از شیوه زندگی اسلامی» اعتقاد بدنیائی است که در آن حقیقت - عدالت - و خیرخواهی حکومت دارد و روابط انسانی بر اساس اخوت جهانی استوار است و این امور از معتقدات مذهبی ناشی میشود. ارزشهای معنوی و اخلاقی اسلام که با آزادی - ثبات و نیر و عندیپا کستان توام شده است بایستی منبع الهام دستگاه فرهنگی ما باشد.

اولین نتیجه‌ای که از این حقیقت تاریخی گرفته میشود آنستکه باید کوشش کرد تا حس وحدت و ملیت در مردم پاکستان بوجود آید. تعلیم و تربیت نقش مهمی در اشاعه این حس وحدت خواهد داشت. اساس و مقدمات چنین وحدتی درآمدها و الهامهایی که باعث بوجود آمدن پاکستان شد و اکنون نیز مردم بآن پایبندند موجود است.

بنظر ما توسعه برنامه فرهنگی در مراحل مختلف نهایت لزوم را دارد و به پرورش حس وحدت و ملیت کمک فراوان خواهد کرد. وضع جغرافیائی خاصی که دو قسمت پاکستان را از یکدیگر جدا میکند اجرای چنین برنامه‌ای را مشکلتر و در عین حال لازم تر میسازد. وحدت ملی و ارزشهای مذهبی بایستی طوری در قالب اعمال ریخته شود که همه افراد ملت بتوانند آنرا بپذیرند و در اقدام دسته جمعی بمنظور تحقق آن شرکت نمایند. اسلام درستکاری و درست اندیشی و درست خواهی را توصیه میکند و ارزش زیادی برای عدالت اجتماعی و اشتراک مساعی بمنظور از بین بردن فقر و بدبختی قائل است و بطور خلاصه هدفش ایجاد وحدت میان دانشمندان و بی دانشان، اغنیاء و فقرا، و اقویاء و ضعفا است. انجام این امور سبب وحدت مردم خواهد شد زیرا فقط در نتیجه احساس یگانگی با همه مردم و مشکلات آنهاست که وحدت واقعی بوجود خواهد آمد. در انجام این مهم بایستی اختلافات میان فرق مختلف اسلام و گروه‌های مذهبی دیگر را بکنار گذاشت و همه باید خود را وقف قویتر و غنی‌تر ساختن کشور کنند.

میل ایجاد حکومتیکه هدفش تأمین خیر و رفاه اجتماعی باشد از مفهوم عدالت و اخوت اسلامی ناشی می‌گردد. مهمترین احتیاج ما بالا بردن سطح زندگی مردم است که در حال حاضر فوق العاده پائین می‌باشد. در این گزارش تأکید شده است که فرهنگ سرمایه‌ایست عمومی که در توسعه‌های اقتصادی مورد استفاده واقع می‌شود. این مطلب تنها یک بحث نظری نیست و میتوان اشخاص مشهور و متخصصین اقتصاد را در آمریکای شمالی، اروپا، و روسیه شوروی نام برد که همین اعتقاد را ابراز داشته‌اند. توسعه اقتصادی این کشورها با تعلیم و تربیت افراد ملتشان شروع شده است و پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای که در توسعه ثروت، ملی بدست آورده‌اند، نتیجه اقداماتی است که در راه تعلیم و تربیت افراد ملت خود از هر طبقه بعمل آورده‌اند. مردم پاکستان مزایای توسعه صنعتی را پذیرفته‌اند و از آن مطلب در طرحهای توسعه اقتصادی دولتهای قبلی استفاده شده است. بعقیده ما آنچه باعث عدم توفیق اجرای این طرحها شده آنست که اهمیت کافی برای تربیت خبرگان و متخصصین و کارگران فنی ماهر که برای پیشرفت کار علما و مهندسان نهایت لزوم را دارند قائل نشده‌ایم. بنظر ما مادام که وسائل تربیت انواع متخصصین فراهم نشود هرگز بهدفعه‌ای که برای توسعه و پیشرفت کشور مشخص ساخته‌ایم نائل نخواهیم شد.

مطالعه فصول مربوط به تعلیمات متوسطه، حرفه‌ای، فنی، تجارتی، و مهندسی نه تنها روش تعلیم افراد را در این رشته‌ها نشان خواهد داد بلکه ماهیت و شرایط افراد مورد نیاز را در وضع فعلی نیز معین خواهد کرد.

کمیسیون عقیده دارد احتیاج شدیدی در مورد تربیت کادر رهبری در رشته‌های مهندسی، خدمات دولتی و توسعه اقتصادی وجود دارد. کادر مزبور بایستی دارای قوه تخیل و توانائی حرفه‌ای و مصمم به استفاده از منابع موجود و بی نیاز شدن از تخصص و وسایل کار خارجی باشد.

درس‌سرا این گزارش تأکید شده است که یکی از بزرگترین منابع این کشور را نیروی انسانی افراد آن تشکیل می‌دهد اما نیروی مزبور فقط وقتی میتواند ثروت ملی بوجود آورد که مانعی برای ظهور و بروز آن وجود نداشته باشد و با اطلاعات و

تخصصی که لازمه اجتماع پیچیده و مدرن کنونی است توأم شود .
 احتیاج شدید را که به مهندسين، دانشمندان ، و متخصصين داريم قوياً تأکيد کرده ايم زير ايمتقديم بزرگترين نقطه ضعف و بزرگترين علت عدم موفقيت دستگاه فرهنگي ما کمبود اين قبيل افراد است. معذالك پاکستان روز بروز احتياج بيشتري بتموسعه کشاورزي و استفاده از محصولات آن دارد. روشهای فعلی ما بطور کلی کهنه و قدیمی است و تا بحال چند بار موجب بوجود آمدن فحطی شده است بعلاوه با اين روشها نمیتوان احتياجي را که صنعت مترقی کنونی با استفاده از محصولات کشاورزي دارد برطرف کرد .

گزارش حاضر با اعتقاد باین مطلب که فقط از راه اقدامات جدی بمنظور تعلیم افراد مورد نیاز برای پیشرفتهای فنی و کشاورزی میتوان وضع فعلی را تغییر داد نگاشته شده است. فقط باین طریق است که میتوان مسئولیت خود را در قبال ایجاد حکومتیکه هدفش تأمین خیر و رفاه عمومی است انجام داد.

دستگاه فرهنگی ما جزئی از اعتقادی است که درباره عدالت اجتماعی داریم زیرا مزایا و فرصتهای آن باید بطور مساوی در اختیار عموم قرار گیرد. جای بسی تأسف است که در شرایط فعلی ما بعلمت محدود بودن منابعیکه برای بوجود آوردن سیستم تعلیم و تربیت عمومی لازم است ایجاد چنین وضعی سالها بطول خواهد انجامید . بنظر ما بایستی هدف خود را در این مورد مشخص سازیم و برای رسیدن بآن از هیچگونه کوششی فروگذار نکنیم. در ضمن بعقیده ما آنچه باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد کیفیت تعلیم و تربیت بخصوص در مراحل عالی تحصیل است. این اعتقاد چنانکه بعداً خواهیم دید نتایج بخصوصی در سازمان مدارس عالی خواهد داشت.

در جوامع دمکراتیک اولین نتیجه این اعتقاد آنستکه مساعدت مالی بصورت جوائز و هزینه تحصیلی در اختیار افرادیکه بیش از سایرین لیاقت استفاده از تعلیم و تربیت را دارند گذاشته شود. این مسأله در جوامعیکه برای همه افراد آن امکان استفاده از تعلیم و تربیت موجود نیست اهمیت فراوان دارد.

کمی که فرهنگ میتواند به بهبود وضع مملکت نماید و ما در بالا از آن یاد

کرده‌ایم رابطه مستقیم با پرورش قوای ذهنی دارد اما شخصیت افرادی که ملت را تشکیل می‌دهند نیز برای مملکتی که تازه استقلال یافته و در حال رشد و توسعه است بهمان اندازه اهمیت دارد. در نتیجه در گزارش حاضر توجه زیادی به پرورش شخصیت افراد مبذول شده است.

یکی از بزرگترین نقاط ضعف ماعدم تمایل نسبت بکارهای یدی و عقیده غلطی است که درباره آن پیدا کرده‌ایم. مادام که طبقه تحصیل کرده این طرز فکر را رها نکرده است پیشرفت و توسعه کشور کند و آهسته خواهد بود. بمناسبت اهمیت مطلب فصل بخصوصی از این گزارش به بحث موضوع مذکور تخصیص داده شده است. بعلاوه در فصول مربوط به تحصیلات ابتدائی و متوسطه پیشنهاداتی برای گنج‌انیدن دروس مربوط بکارهای دستی و تمرینهای ساده کشاورزی و کارگاهی در برنامه تحصیلی ارائه شده است. چنین اقدامی نه تنها باعث آشنائی کودکان با مسائل مذکور خواهد شد بلکه طرز استفاده از دست‌رانی با آنان می‌آموزد تا بتوانند لذتی را که از استادانه بکار بردن دستها حاصل می‌گردد درک کنند.

مفاهیمی که بایستی هادی و راهنمای سیستم فرهنگی ما باشد عبارتند از: ارزشهای اخلاقی و معنوی، بنای مملکت، توسعه علمی، روشن کردن افکار، و خدمات عمومی. بادر نظر گرفتن این مفاهیم است که پیشنهادات فصول آینده تدوین شده است. در ارائه این پیشنهادها سعی شده است جنبه واقع بینی را از دست ندهیم و هدفهای آنها در نظر بگیریم که با منابع موجود تحقق آن امکان پذیر باشد و نیز حتی المقدور از بحث در باره عقاید فلسفی متضاد راجع به ماهیت جریان تعلیم و تربیت و صور مختلف آن خود داری نموده‌ایم. کوشش بعمل آمده است که پیشنهادات ماعملی و صریح باشد ولی در بعضی موارد ناچار به تعمیم برخی مطالب شده‌ایم که آنهم بعنوان پایه‌ای برای استدلال در مورد اقدامات عملی بکار رفته است. برای اجرای این پیشنهادات بایستی اقدامات متعدد صورت بگیرد. پیشنهادات مذکور دستگاه فرهنگی ما را براه راست هدایت خواهد کرد اگر چه ممکن است تجدید نظر و تغییر بعضی هدفها گاه بگاه لازم باشد.

یکی از مشکلات بزرگیکه با آن روبرو بوده ایم آمیختن راهنمائیهای نظری به فرهنگیان با پیشنهادات عملی بدولت برای اصلاح نقاط ضعف کنونی بوده است. بر ما روشن است که سایرین نیز قبل از ما پیشنهاداتی برای تجدید نظر در فرهنگ پاکستان داده اند اما امیدواریم که پیشنهادات ما اولین پیشنهاداتی باشد که فوراً و برای مدتی طولانی به مرحله عمل و اجرا گذاشته شود.

صورت اسماءى اعضاء شورائى تعيين هدف فرهنگ ايران

آل احمد	۱- جلال
تسليمى	۲- منوچهر
توكلى	۳- حسين
راسخ	۴- شاپور
شاملو	۵- سعيد
شهبازى	۶- پروين
طوسى	۷- محمدعلى
فرديد	۸- احمد
كاردان	۹- على محمد
مژلوميان	۱۰- كنستانئين
مشايخى	۱۱- محمد
منصور	۱۲- محمود
مهندسى	۱۳- خسرو

غلطنامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۳	انتزاج	امتزاج
۴	۱۴	نکتہ	تکیہ
۲۶	۸	نحروک	تحرک
۳۶	۱۱	تعبیرات	تغییرات

